

ایران‌نامه

مجله تحقیقات ایران‌شناسی

مقاله‌ها:

| | |
|--|-------------------|
| نقد ادب ایدئولوژیک | علی قیصری |
| میرزا حسین‌خان دیوانسالار و عشق زیبای شهر آشوب | شاهرخ مسکوب |
| دو متن، دو انسان، دو جهان | حورا یآوری |
| تجدد و تجدّدطلبی در موسیقی ایرانی | خسرو جعفرزاده |
| مصاحبه رامین جهانگللو با داریوش شایگان | گذری و نظری: |
| | نقد و بررسی کتاب: |
| دانشنامه ایران | حبیب برجیان |
| نگاهی دیگر بر انقلاب ایران | یرواند آبراهامیان |
| ایدئولوژی و انقلاب اسلامی | سعید امیر ارجمند |
| فضا، زمان، مذهب | علی کیافر |
| داستان غربت | کامبیز محمودی |

ایران نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی
از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

دبیورن دوره دوازدهم:

شاهرخ مسکوب،

احمد کریمی حکاک،

علی بنوعزیزی و جهانگیر آموزگار

دبیور نقد و بررسی کتاب:

احمد کریمی حکاک

مدیور:

هرمز حکمت

گروه مشاوران:

گیتی آذری، دانشگاه کالیفرنیا - برکل

پیتر چلکوسکی، دانشگاه نیویورک

راجر سیوری، دانشگاه تورنتو

ریچارد فرای، دانشگاه هاروارد

محمدجعفر محبوب

سیدحسین نصر، دانشگاه جورج واشینگتن

بنیاد مطالعات ایران که در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱ م) بر طبق قوانین ایالت نیویورک تشکیل شده و به ثبت رسیده، مؤسسه‌ای است غیرانتفاعی و غیرسیاسی برای پژوهش درباره میراث فرهنگی و شناساندن جلوه‌های عالی هنر، ادب، تاریخ و تمدن ایران. این بنیاد مشمول قوانین «معافیت مالیاتی» ایالات متحده آمریکا است.

مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست.

نقل مطالب «ایران نامه» با ذکر مأخذ مجازست. برای تجدید چاپ تمام یا بخشی از هریک از مقالات موافقت کتبی مجله لازم است.

نامه‌ها به‌عنوان سردبیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود:

Editor, Iran Nameh

4343 Montgomery Ave., Suite 200

Bethesda, MD 20814, U.S.A.

تلفن: ۱۹۹۰-۶۵۷-۳۰۱

بهای اشتراك

در ایالات متحده آمریکا، با احتساب هزینه پست:

سالانه (چهار شماره) ۳۵ دلار، برای دانشجویان ۲۰ دلار، برای مؤسسات ۶۵ دلار

برای سایر کشورها هزینه پست به‌شرح زیر افزوده می‌شود:

با پست عادی ۶/۸۰ دلار

با پست هوایی: کانادا ۱۲ دلار، اروپا ۲۲ دلار، آسیا و آفریقا ۲۹/۵ دلار

حبیب برجیان*

دانشنامه ایران

Encyclopaedia Iranica
Edited by Ehsan Yarshater
Mazda Publishers, Costa Mesa, Cal.

با انتشار آخرین جزء از جلد ششم *دانشنامه ایران*، در حدود ثلث کار تدوین این دایرة المعارف عظیم به سر رسید. انتشار این گنجینه گرانبها و ماندگار که به درستی شناسنامه ایرانیان نامیده شده، زیر نظر استاد احسان یارشاطر، رئیس مرکز ایران شناسی دانشگاه کلمبیای نیویورک، از سال ۱۹۸۲ آغاز شد. تاکنون چهل و هفت جزء صد و دوازده صفحه ای *دانشنامه* (تا حرف D) در شش جلد کامل در قطع بزرگ به طور مرتب منتشر شده است.

* محقق و مؤلف چند مقاله تحقیقی در باره آسیای مرکزی و قفقاز.

دانشنامه ایران مجموعه ای است از مقالات بلند و کوتاه، به زبان انگلیسی و به ترتیب الفبائی، درباره تاریخ و فرهنگ ایران، اقوام ایرانی زبان و قسمت هایی از خاورمیانه و آسیا که با ایران پیوند نزدیک داشته اند. در تألیف این مقاله ها صدها تن محقق و متخصص طراز اول از سراسر جهان با **دانشنامه** همکاری می کنند. تدوین و تنظیم و تصحیح مقاله ها به اهتمام یک هیأت ویراستار در دفتر دانشنامه و با کمک بیست و چهار تن ویراستار مشاور که هریک در رشته ای تخصص دارند انجام می شود. نام همه همکاران دانشنامه در آغاز هر جلد آمده است. درج نام شش دانشمند نامدار با عنوان هیأت مشاور بین المللی دانشنامه، از شش کشور آلمان و آمریکا و انگلستان و ایتالیا و روسیه و فرانسه یادآور سهم این کشورها در پیش برد دانش ایران شناسی است.

دانشنامه ایران مبتنی بر دو قرن پژوهش ایران شناسی است و حاصل و چکیده کلیه اطلاعات پراکنده در هزاران کتاب و نشریه را، با ذکر مأخذ، یک جا در اختیار خواننده می گذارد. در حقیقت، مقصود از تدوین یک دایرة المعارف همان گردآوری و ترتیب و تنظیم و طبع اطلاعات موجود است. اما **دانشنامه ایران** در عمل از این معنی بسی فراتر رفته و چون تدوین دایرة المعارف جامع درباره ایران بی سابقه است، لازم آمده تا همگام با انتشار دانشنامه ایران در زمینه های بکر به تحقیق تازه مبادرت شود و تبذرات پیشین نیز تکمیل یا تجدید نظر گردد. این ابتکار به خصوص در زمینه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران مشهود است. بنابراین می توان گفت که **دانشنامه ایران** نه تنها جامع دانش ایران شناسی است، بلکه خود سبب توسعه و تعمیق این دانش شده است و خواهد شد.

آنچه در رشته های گوناگون تحقیقی - تاریخ و جغرافیا و دین و فلسفه و هنر و ادبیات زبان شناسی و علوم و فولکلور و مردم شناسی - با ایران ارتباط دارد در **دانشنامه** مورد بحث است. مقالات ناظر بر مباحث عمومی در چند بخش نوشته شده و طول هریک تا ده ها صفحه می رسد. به عنوان مثال در هریک از هشت بخش مقاله «Architecture» یکی از دوره های معماری ایران، به ترتیب زمانی، مورد بحث قرار گرفته است. «پل» و «ستون» و «آجر» عنوان مقاله های کوتاه تری راجع به معماری است و هریک از آثار برجسته معماری ایران مقاله ای جداگانه دارد.

برخی مقاله ها شامل چند بحث مختلف در زمانی معین است. مثال آن مقاله

چهل و چهار صفحه‌ای «بن سینا»ست که در سیزده بخش تنظیم شده و در آن گذشته از شرح حال این دانشمند، نظریات وی در منطق و الهیات و عرفان و روان‌شناسی و حکمت عملی و ریاضیات و موسیقی و طب و زیست‌شناسی، هریک به قلم محققی صاحب تخصص مشروح شده و در بخش دیگری صحت انتساب ثه کتاب و رساله فارسی و تعدادی شعر فارسی به ابوعلی سینا مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و در دو بخش آخر مقاله، تأثیر آثار فلسفی و طبّی او در اروپا توضیح داده شده است.

در اعلام تاریخی، علاوه بر جنگ‌ها و پیمان‌ها و سرگذشت دوره‌های سلطنت و امارت و وزارت، به جوانبی از تاریخ ایران که تاکنون کمتر مورد اعتنا بوده، توجه شایان شده است. مقاله‌های «بیگاری» و «بیستگانی» و «بُنیچه» و «عوارض» (انواع مالیات) و «عیار» و «گدایی» در این زمره‌اند. درمقاله جامع "Army" سپاه و سپاهی‌گری و ترکیب قومی قشون‌های ملی و محلّی در لشکرکشی‌ها از کهن‌ترین ایام تا انقراض سلطنت در ایران و کودتاهای اخیر افغانستان، ذکر شده است.

گذشته از تاریخ تحقیقی، *دانشنامه ایران* کلیدی است بر گنجینه تاریخ ملی ایران و آشنایی با سیمای قهرمانان آن. «بیژن» عنوان مقاله ای است به قلم جلال خالقی مطلق، مشاور *دانشنامه* درموضوع *شاهنامه* و نویسنده بسیاری از مقاله‌های *دانشنامه* در باره ادبیات داستانی ایران. دراین مقاله پس از معرفی بیژن در *شاهنامه*، از حضور او در *بیژن نامه* و *فرامرز نامه* یاد می‌شود و آراء مختلف در باب اصل تاریخی داستان بیژن و منیژه به دست داده می‌شود. «آرش» موضوع مقاله دیگری است که در آن ابتدا به نام و نشان این «شیواتیر» ایرانی در *اوستا* اشاره می‌شود و سپس ردّ پای داستان آرش کمانگیر در منابع مختلف پهلوی و عربی و فارسی پی گرفته می‌شود. اختلاف این منابع در تلفظ نام آرش و این که وی در عهد کدام پادشاه کیانی، در چه روز و ماهی از سال، و از کجا تیر سرنوشت را افکند و خود دچار چه سرنوشتی شد و آن تیر را چه نیرویی بر فراز پهندهشت خراسان بال پرواز داد و آن گردو بن تناور که تیر بر او فرو نشست در کدامین سامان دور دست بود، همه یک به یک در بخش اول مقاله (به قلم احمد تفضلی) گردآوری شده است. در بخش دوم مقاله «آرش» (از W. L. Hanaway, Jr) معلوم می‌گردد که نخست بار چه کسی در سال ۱۳۳۶ شمسی غبار فراموشی هزارساله را از اندام این اسطوره کهن سترد و این

داستان دلکش را دگر باره وارد ادبیات فارسی نمود و سپس کدام شاعران و نویسندگان معاصر و با چه انگیزه‌ای داستان آرش را دستمایه آفرینش ادبی خود قرار دادند.

ادیان و مذاهب از مباحث عمده دانشنامه ایران است. بذل توجه شایان به تشیع و مذاهب منشعب از آن برای آن است که سایر مراجع معتبر تحقیقی به‌طور کافی و وافی به جزئیات این موضوع نپرداخته‌اند. تصوف و عرفان ایرانی و ادیان قدیم ایران نیز جای شایسته خود را در دانشنامه ایران دارند. دیانت بودایی به مناسبت رواجش در حدود شرقی حوزه اقوام ایرانی زبان و آثاری که به زبان های متروک ایرانی ختنی و سغدی از پیروان این آئین هندی باقی مانده، و مسیحیت به اعتبار حضور مستمرش در ایران، درمقاله های مختلف مطرح شده‌اند. به عنوان مثال، در مقاله مبسوط "Bible"، پس از بررسی این کتاب به عنوان مأخذی بر تاریخ ماد و هخامنشی و معرفی عناصر ایرانی دخیل در آن، کم و کیف ده‌ها ترجمه تورات و انجیل به زبان های ایرانی پهلوی و سغدی و فارسی و پشتو و بلوچی و کردی و آسی به دست داده شده و ترجمه های متعدّد یهودیان ایرانی از این کتاب به زبان فارسی و خط عبری نیز یکایک بر شمرده شده است.

اگر بخواهیم به ارزش علمی دانشنامه ایران به درستی پی ببریم باید آن را با تألیفات نظیر بسنجیم. تألیفی که هم از لحاظ روش کار و هم از نظر موضوع با دانشنامه ایران تا اندازه‌ای وجه اشتراک دارد دایرة المعارف اسلام [Encyclopedia of Islam] است. این دایرةالمعارف بزرگ حاصل کوشش گروهی خاورشناسان اروپایی است و طبع دوم آن از سال ۱۹۵۴ آغاز شد، و با پیشرفتی کند، تدوین آن اکنون در آغاز جلد هشتم به حرف R رسیده است. از لحاظ کیفیت تحقیق این دو دایرةالمعارف باهم برابرند و مقاله‌های دانشنامه ایران همچون مقاله‌های دایرةالمعارف اسلام عموماً درحدّ اعلاّی صحّت و اعتباراست. بنا براین همان گونه که دایرةالمعارف اسلام برای دانشجویان و محققان به عنوان معتبرترین مرجع اسلام شناسی شناخته شده و برای استفاده عام تر به دست دانشمندان کشورهای اسلامی به زبان های عربی و ترکی و اردو ترجمه شده است، دانشنامه ایران نیز برای کسانی که با ایران شناسی سر و کار دارند مستند ترین مرجع خواهد بود. جغرافیای دانشنامه ایران طبعاً محدود تر از حیطة دایرةالمعارف اسلام است و تمام سرزمین های اسلامی را، از اسپانیا تا اندونزی در برنمی‌گیرد. با این حال در

دانشنامه ایران بخش شرقی خاور میانه اسلامی که در آن ایران مرکزیت دارد به تفصیلی چند برابر تفصیل *دایرة المعارف اسلام* آمده است. با توجه به این که اکثریت چشم گیر مشاهیر مذاهب اسلام از جمله علما و عرفا و فقها و محدثین و متکلمین و بدعت گذاران در همین بخش شرقی خاور میانه می زیسته اند، و در واقع ایران مرکز ثقل تمدنی است که به تمدن اسلامی خاور میانه مشهور شده، می توان گفت که در مباحث تاریخی اسلام *دانشنامه ایران* خواننده را در بسیاری موارد از مراجعه به *دایرة المعارف اسلام* بی نیاز می سازد.

تفاوت دیگر این دو دایرة المعارف در چهارچوب تمدن اسلامی این است که *دانشنامه ایران* از میزان های معمول شرق شناسی پافراتر نهاده و از محدوده مباحث مرسوم آن در گذشته و به خاورمیانه نه به عنوان یک موزة تمدن قرون وسطایی بلکه به منزلة مجموعه ای از جوامع زنده و پویا، که وارثان این تمدن اند، می نگرد و در مقالاتی که عموماً تحلیلی تر و خواندنی تر و متنوع تر از مقالات *دایرة المعارف اسلام* است به فرهنگ معاصر و جاری ایران و همسایگانش همان اندازه اعتبار می دهد که به تاریخ تمدن دوره های پیشین آن ها.

به عنوان مثال، به جای پرداختن به احوال هر شاعر درجه چهارم و پنجمی که عدد آنان را با اعداد چهار رقمی باید محاسبه کرد. مقاله ای جامع به غلامحسین بنان (از M.Caton) اختصاص داده شده که در آن علاوه بر شرح تعلیم و تربیت و مراحل زندگی هنری و حرفه ای او و امتیاز سبک این استاد فقید آواز ایران در بیان شعر فارسی، اطلاعات مختصر و مفیدی درباره ی یکایک آوازه ها و ترانه ها و تصنیف های پُرشمار بنان در برنامه های گوناگون رادیویی او، در هفت صفحه، در اختیار خواننده قرار گرفته است. و یا به جای درج طول و عرض جغرافیایی هر علی آباد و دولت آبادی (که برای آگاهی از آن ها به فرهنگ های جغرافیایی می توان رجوع کرد) به محصولات زراعی روستاها و عشایر ایران توجه شده و مثلاً در مقاله های «Churns» و «Cheese» درباره ی اهمیت فرآورده های دامی در تغذیه مردم فلات ایران و طرز تهیه انواع کره و پنیر اطلاعات سودمندی با کمک جدول و تصویر به دست داده شده است.

وسعت دایرة شمول *دانشنامه* در مباحث مدنی و اقتصادی دوران معاصر در مقاله هایی چون «بیمه»، «بانکداری»، «بهداری»، «برق»، «بنگاه حمایت مادران و کودکان»، «بنیاد پهلوی»، «بنیاد شهید»، «بنیاد مستضعفان» و «انجمن تبلیغات اسلامی» نمودار است. اهمیت سیاسی و اجتماعی بازار در ۲۷ ستون یکی از پنج

بخش مقاله «بازار» را تشکیل می‌دهد و «بازاری» خود عنوان مقاله جداگانه‌ای است. درباره «سانسور» و سابقه آن در ایران مقاله ارزنده‌ای درج شده و دخالت‌های سازمان اطلاعات آمریکا در امور ایران چه از راه همکاری با دولت ایران و چه جاسوسی، از کودتای ۲۸ مرداد گرفته تا ماجرای اخیر «کانترا»، تاحدی که تحصیل اسناد و مدارک میسر بوده در مقاله "Central Intelligence Agency" ضبط شده است.

اصولاً روابط گوناگون ایران با کشورها و فرهنگ‌های دیگر مورد بحث **دانشنامه** است. اگر مقاله «روابط بلژیک و ایران» ناظر بر مناسبات این دو کشور در دوران معاصر است، «روابط چین و ایران» (شامل ۱۲ بخش) تأثیر متقابل دو تمدن کهن را در ادوار گوناگون در برمی‌گیرد. «ارمنستان و ایران» از داد و ستد دیرین فرهنگ‌های همجواری بحث می‌کند که گاه به آسانی از یکدیگر تفکیک پذیر نیستند و «تماس زبان‌های ترکی و ایرانی» در هریک از مقالات «ترکستان چین» و «آسیای مرکزی» و «آذربایجان» یکی از عناوین فرعی است.

جهان ایرانی **دانشنامه** نیز حدّ و مرز نمی‌شناسد، زیرا فرهنگ و تمدنی که ایرانی نامیده می‌شود و تاریخی که به ایران منسوب است و زبان‌ها و اقوام خویشاوندی که در علم زبان‌شناسی ایرانی خوانده می‌شوند هیچ یک در مرزهای امروزی ایران محصور نبوده‌اند. سرزمین‌هایی که در شمال سرحدات فلات ایران واقع است و روزگاری مسکن اقوام ایرانی زبان بوده و بعدها به تملک یا تصرف اقوام و ملت‌های اسلاو و ترک درآمد، مورد بحث مقاله‌های مختلف **دانشنامه** قرار دارد. در مقاله «اسب» بخشی به اسب‌های سکائی اختصاص یافته، عاملی که در فرمانروایی قوم ایرانی زبان سکا بر سرزمینی که امروز کشور اوکراین است، و در استیلای آنان بر اروپای شرقی، بی‌تأثیر نبوده است. پوشاک سکاها و همسایگان آن‌ها، سَرْمَت‌ها، موضوع یکی از بیست و هشت مقاله مصور "Clothing" است. ذیل عنوان «آلان» بخشی از بازماندگان سَرْمَت‌ها شناسانده شده‌اند که روزگاری در شمال سلسله جبال قفقاز مسکون بودند و امروز بقایای آنان هنوز به زبان ایرانی آسی سخن می‌گویند و در جمهوری خودمختار «ایرستان» در روسیه بسر می‌برند. «قفقاز» و «داغستان» و «آسیای مرکزی» و «بخارا» هریک عنوان مقاله‌ای جامع است و مقاله‌های «آلبانیا» و «اران» و «باکو» مربوط به سرزمین‌های آن سوی ارس است که در دوره‌های گوناگون تاریخی تحت شعاع فرهنگ ایران بودند.

تاکنون رسم غالب در علوم اجتماعی و انسانی بر این بوده که تاریخ دوپست ساله اقوام آسیایی مغلوب روسیه از زاویه اسلاو شناسی و شوروی شناسی مورد مطالعه قرار گیرد. این شیوه نادرست نیست و با توجه به استیلای طولانی روسیه و ترویج فرهنگ و زبان روسی در سرزمین های آسیایی از آن گریزی نمی تواند باشد. اما، غالباً ضعف اطلاع محققان روس شناس از پیشینه و بنیه فرهنگی مردمان آسیایی و گرایش های زمان پسند و سیاست زده پنهان و آشکاری که بر بسیاری از این تحقیقات سایه افکنده، موجب شده که این مطالعات تاحدی به بی راهه کشیده شود و شناخت علمی مطلوب از آن حاصل نگردد. در کتابها و مقاله های کثیری که در باب جمهوری های نو استقلال شوروی سابق در ایام اخیر نوشته می شود و به وسیله انتشارات دانشگاهی آمریکا و اروپا به طبع می رسد، مؤلفان غالباً از پیوند تاریخی و فرهنگی این سرزمین ها با ایران یا پاک بی خبر اند و یا از آوردن حقایق اکراه دارند و جایی که ناگزیر بحث ایران پیش می آید، به جای ایران از دولت های ساسانی یا صفوی یا قاجار، آن هم به عنوان حکومت های غاصب، نام می برند.

از همین رو، پیداست که *دانشنامه ایران* با طرح تاریخ آسیای مرکزی و قفقاز در جایگاه ایرانی آن چه کمبودی را در این زمینه جبران می کند و برای پژوهندگان چه ارزشی دارد. باید این نکته را هم اضافه کرد که اعتبار *دانشنامه ایران*، گذشته از صلاحیت و اعتبار علمی نویسندگان و گردآورندگان، در این نیز هست که بر تمامیت آن نیز انصاف علمی حاکم است؛ بدین معنی که در تدوین *دانشنامه* مصلحت بینی به چشم نمی خورد و در طرح کلی آن خشنودی هیچ فرد یا ملتی مورد نظر نبوده و به خصوص نسبت به ایران از هرگونه خودستایی و ارفاقی پرهیز شده است. غیر ایرانی بودن اکثر مؤلفان به اعتبار *دانشنامه* افزوده و نیز دقت شده تا مقاله های حساس حتی المقدور به مؤلفانی داده شود که از هر لحاظ بی طرف باشند و این نکته ای است که خواننده به آسانی به آن پی می برد و با خاطری آسوده از *دانشنامه ایران* بهره می جوید.

البته مانند هر تألیف معتبر دیگر *دانشنامه ایران* از نقص خالی نیست و در میان چند هزار مقاله ای که در چند صد هزار سطر تاکنون به چاپ رسیده می توان مقالاتی یافت که در آن ها نارسایی هایی راه یافته و یا در حد کمال نوشته نشده اند. در زیر چند مورد از این کاستی ها در مقالات مربوط به آسیای مرکزی و قفقاز یادآوری می شود.

مقاله راجع به صدرالدین عینی (از K. Hitchens) شاید دقیق ترین و مستندترین مقاله‌ای باشد که درباره بنیان گذار ادبیات نوین تاجیکستان و راوی شیرین سخن تاریخ بخارا نوشته شده است. در این مقاله ده ستونی مراحل مختلف فعالیت ادبی و تحقیقی عینی در چهارچوب زمان به درستی معرفی و رُمان‌های رئالیستی وی به خوبی بررسی شده است. مطلبی که کمتر مورد اعتنا واقع گشته مرحله اخیر زندگی عینی و حاصل آن یعنی کتاب *یادداشت هاست*، که بی تردید پخته ترین و ماندگارترین اثر او و از شاهکارهای نثر فارسی است. این کتاب، برخلاف آثار دیگر عینی، با معیارهای متعارف شناخت ادبیات شوروی قابل سنجش و ارزیابی نیست، بلکه خود از جنس دیگر و محتاج بررسی جداگانه است. این بررسی تنها از عهده کسی ساخته است که با زبان و ادب فارسی و فرهنگ قدیم ایران آشنایی کافی داشته باشد. خوشبختانه در فهرست جامعی از مآخذ که در آخر مقاله به دست داده شده مقدمه فاضلانه سعیدی سیرجانی بر کتاب *یادداشت های عینی* (چاپ ایران) از قلم نیفتاده و خواننده می‌تواند با مراجعه به آن با صدرالدین عینی دیگری آشنا گردد که پرورده مکتب خانه‌ها و آموخته حوزه‌های علمی بخارای صد سال پیش است و *یادداشت‌های او* خاطراتش را از همین دوره کودکی و جوانی در بردارد.

در مقاله خواندنی «آخوند زاده» حامد الگار (مشاور دانشنامه درموضوع تصوف) با قلم توانای خود تصویر بسیار دقیقی از سایه روشن‌های چهره این نمایشنامه نویس و منادی تجدید قرن نوزدهم قفقاز ترسیم نموده و تأثیر آثار و افکار او را در ایران با کمال استادی توضیح داده است. در این مقاله نه ستونی، نکته قابل ایراد و نه بی اهمیت این است که گرایش آخوندزاده به ایران و ستایش او از کیش زردشتی تنها به علت ضدیت او با اسلام و تبار ایرانی او (پدر بزرگش رشتی بوده) قلمداد شده است. حال آن که اگر به افکار عموم معاصران قفقازی آخوندزاده مراجعه کنیم خواهیم دید که آنان نیز، همچون آخوندزاده، سیروس و دارا و همه صنایع عجم را از مفاخر خود می‌دانستند و تاریخی به جز تاریخ ایران برای خود قائل نبودند. احمد آقایی، تجدید خواه سرشناس دیگر قفقاز، نمونه خوبی از معاصران آخوند زاده است. چرا که برخلاف آخوندزاده دهری بی اعتنا به مراسم های اجتماعی، آقایی هم "پان‌اسلامیست" و هم سوسیالیست مشرب بود، اما همچون آخوندزاده ایران را می‌ستود و تازیان را قومی متجاوز به شمار می‌آورد. از این گذشته، مگر

آخوندزاده قفقازی پیش از عقد عهدنامه گلستان و در قلمرو مملکت ایران زاده نشده بود؟ مقصود آن که تحولات فکری روشنفکران قرن نوزدهم قفقاز را نمی‌توان تنها در معارضه اسلام با غرب (یا روسیه) خلاصه کرد. از این نکته نیز نباید غافل بود که مفاهیم «آذربایجان» و «ترک» تا اواخر قرن نوزدهم اصلاً به معنای امروزی این کلمات مطرح نبود. تنها در دو دهه اول قرن بیستم است که، در معرض تند باد چند جریان نیرومند بنیان کن (استیلای روس و شرکت های نفتی و انقلابات کارگری و کشمکش با ارامنه و جاذبه ترکیه و نهضت تاتارهای روس و سستی گرفتن اعتقادات مذهبی)، شرایط خروج مسلمانان قفقاز از مدار فرهنگی ایرانی از هر لحاظ فراهم می‌آید و عنوان ترک و آذربایجانی (که در مقاله مورد بحث بارها مورد رجوع قرار گرفته) در سال ۱۹۱۹ به جمهوری نوظهور اطلاق می‌گردد.

مقاله سودمند «ابخاز» (تألیف جمشید گیوناشویلی از آکادمی علوم (سابق) گرجستان شوروی) نسبت به مقاله همنامش در *دایرة المعارف اسلام* این امتیاز را دارد که از ذکر سنووات و اسامی امراء و حکام فراتر رفته و به فعل و انفعالات درونی این منطقه نیز اعتنا کرده است. با این حال، این نوشته، در تحلیل وقایع اجتماعی، از روش معمول تاریخ نگاری در اتحاد جماهیر شوروی سابق برکنار نیست. در بیان مزایای سلطه روسیه بر ابخاز نیز اثری از مسامحه مشهود است، هرچند این ادعا با زبانی ملایم‌تر از زبان عموم محققان شوروی بیان شده است. از رواج دین اسلام در میان بخش قابل توجهی از ابخازیان نیز سخنی در این مقاله نرفته است.

بخش شانزدهم مقاله «آسیای مرکزی» را والتر فیلدمن در باب موسیقی این ناحیه عالمانه و درنهایت ایجاز نوشته است و سیر موسیقی رسمی ماوراءالنهر را از ابونصر فارابی (که اشتغال وی به موسیقی نشانه اشتراک ترکان در موسیقی نظری خاور میانه دانسته شده) تا زمان حاضر به اجمال بررسی و خصایص موسیقی محلی نواحی مختلف را نیز بیان کرده است. اما ظاهراً حجم مقاله (دو صفحه) وفا نکرده تا درباره موسیقی شهری اوزبکستان و تاجیکستان و موضوع آواز و اشعار این موسیقی و تناسب آن با رقصی که آسیای مرکزی بدان مشهور است و نیز حافظان دوره گرد و زبده گروه‌های شش مقام خوان و سبک هریک و استفاده از موسیقی اصیل در هنرهای نمایشی و تطبیق مقامات موسیقی آسیای مرکزی با قسمت های موسیقی ایران نیز چیزی نوشته شود. در

سرتاسر مقاله از تار ساز اصلی شش مقام - ذکری نیست. از این گذشته، تقسیم موسیقی محلی به اوزبک (در محدوده اوزبکستان) و تاجیک (در محدوده تاجیکستان) تقسیم رسایی نیست و مؤلف خود به این معنی اشاره کرده. موسیقی تاجیکان و اوزبکان مانند سایر وجوه فرهنگ این دو قوم چنان در هم آمیخته که جز به تصنع تمایز آن ها ممکن نیست. حتی زبان ترکی اوزبکان شهرنشین - چنان که در بخش چهاردهم مقاله «آسیای مرکزی» آمده - با لهجه تاجیکی ادا می شود و خصوصیات آوایی آن با فارسی تاجیکی همسان است.

در جستجوی اطلاعات بیشتر درباره موسیقی آسیای مرکزی اگر به سراغ مقاله «بخارا» هم برویم باز به جایی نخواهیم رسید. جای تعجب است که در بخش هفتم این مقاله، «یهودیان بخارا» (تالیف میخائیل زند، مشاور دانشنامه در ادبیات تاجیک)، که در موشکافی و جامعیت تحسین برمی انگیزد و فهرست مآخذ آن به تنهایی ثه ستون را شامل می شود، با این که پیشه های عمده یهودیان آسیای مرکزی در دوره های مختلف مورد توجه قرار گرفته، از اشتغال نمایان آنان به موسیقی و از آوازه صاحبان یهودی این فن سخنی نیست. هم چنین هیچ یک از دو مقاله مذکور به اهمیت مهاجرت انبوه یهودیان از ایران صفوی به آسیای مرکزی در نقل و اشاعه موسیقی اشارت ندارد. با این همه نمی توان گفت که این مطالب در دانشنامه فراموش شده است؛ بسا که در جلد های آینده آن بیاید. تا دانشنامه ایران به پایان نرسد و فهرست جامعی از اعلام آن منتشر نشود، از کم و کاستی ها نمی توان با اطمینان سخن گفت.

مطلب دیگر آوانویسی (یعنی نقل حرف به حرف صامت ها و مصوت های کلمات و عبارات از زبان های مختلف به خط لاتینی) است که در این مورد دانشنامه ایران سنت دیرین را شکسته و روش ویژه ای برای آوانویسی فارسی برگزیده است که با قرائت فارسی سازگار تر است و بی تردید سرمشق تالیفات دیگر قرار خواهد گرفت. در آوانویسی همچون سایر جنبه های فنی دانشنامه کمال دقت به کار رفته و موارد سهو و لغزش شاذ و نادر بلکه نایاب است. تنها موردی که شاید گفتنی باشد آوانویسی حرف اضافه "به" ی فارسی است که گاه بصورت ba و گاه be نقل شده. صورت اخیر هر چند با قواعد آوانویسی مندرج در مقدمه دانشنامه منطبق نیست (و مخصوص باء تأکید افعال است)، اما با کلمه دیگری اشتباه نمی شود و از این نظر نقل "به" به دو صورت حائز اهمیت نیست. تنها در یافتن عنوان هایی چون «به سوی آینده» و «سربداران» ممکن است ایجاد

اشکالی جزئی کند.

آنچه از ایرادات گفته شد بیشتر از نوع خرده بینی است و خود دلیلی بر بی مقدار بودن سهوها در برابر سلامت علمی مقاله ها است و از ارزش و فایده اقیانوس دانشی که در *دانشنامه* نهفته است البته نمی‌کاهد. به راستی، به دست دادن تصویری درست از *دانشنامه ایران* تنها با اشاره ای گذرا به چند مقاله آن کاری است نشدنی. در یک کلام باید گفت که *دانشنامه ایران* همان ایران است با درازای تاریخ و پهنای جغرافیا و ژرفای فرهنگش که در قالب دایرة المعارفی عظیم ریخته شده و با تکیه بر عالی ترین روش تحقیقات زمان و صرف سالها در تهیه مقدمات و فراهم آوردن همه ابزار کار و برنامه ریزی دقیق و سنجیده به این مرتبه از توفیق نائل آمده است.

انتشار *دانشنامه ایران* در نظر اول قدری غیرمنتظره جلوه می‌کند و انتساب آن به ضرورت و نیاز زمان به آسانی قابل توجیه نیست. شگفت می‌نماید که کشور ما، که هنوز در تدوین یک دایرة المعارف فارسی جامع و معتبر برای توسعه معلومات عموم ایرانیان توفیقی نیافته و در این عرصه از کشورهای هم‌تراز خود سالها عقب مانده، حال صاحب دایرة المعارفی تحقیقی و اختصاصی بشود که ایران را به درستی و بی کم و کاست به خویش و بیگانه بشناساند و تألیفی محتشم و آبرومند به زبان جهانگیر انگلیسی شناخته شود که به جز تعداد انگشت شماری از کشورهای مقتدر باقی از داشتن آن بی بهره‌اند. از سوی دیگر انتشار *دانشنامه ایران* را نمی‌توان معلول اشتیاق اهل تحقق مغرب زمین به شناختن ایران و تصمیم جمعی آنان به تدوین چنین اثری دانست؛ زیرا به رغم فزونی گرفتن تحقیقات راجع به ایران در اروپا و آمریکا در ده پانزده سال اخیر، موضوع بسیاری از این تحقیقات با آنچه مورد بحث *دانشنامه ایران* است همخوانی چندان ندارد و بیشتر در گرو حوادث گذرای زمان است.

تنها در صورتی تدوین *دانشنامه ایران* سرزده و بی مقدمه به نظر نخواهد آمد که سابقه خدمات فرهنگی مؤسس و مدیر آن را به یاد آوریم. *دانشنامه ایران* نخستین کوششی نیست که استاد یارشاطر در طی سالهای پُر بار اقامت خود در آمریکا وجهه همت خود ساخته است. به ابتکار و سرپرستی استاد در سی سال اخیر دهها کتاب در باره تاریخ و فرهنگ و هنر ایران و زبان و ادبیات اقوام ایرانی زبان (از ترجمه سی‌ونه جلدی تاریخ طبری به انگلیسی گرفته تا آثار نویسندگان معاصر ایران) در کمال دقت و صحت و نفاست با توضیح و تحشیه

وافی تدوین و تألیف و یا از فارسی و عربی به انگلیسی و زبان های دیگر ترجمه شده و در سلسله انتشارات گوناگون در اختیار اهل دانش و پژوهش قرار گرفته است. **دانشنامه ایران و اسلام** را نیز نباید از یاد برد که به ابتکار و مدیریت استاد یارشاطر هشت دفتر از آن به زبان فارسی در ایران تا وقوع انقلاب منتشر شد. پیشینه **دانشنامه ایران** را در این کوشش ها باید جست و یافت. راستی اگر معلومات جامع و ذوق سلیم همراه با همت و حسن تدبیر و آشنایی با احوال روزگار، همه یک جا در فردی از نسل ادیبان ایرانی جمع نبود، آیا ایران به داشتن چنین گنج شایگانی کامیاب می شد؟

یرواند آبراهامیان*

نگاهی دیگر بر انقلاب ایران

Tim McDaniel,

Autocracy, Modernization, and Revolution in Russia and Iran
Princeton, Princeton University Press, 1991.

خمینی به یقین لنینی با ریش بلند نبود، گرچه با او شباهت های بسیار داشت: هردو انقلاب هایی را برانگیختند که جهان را به لرزه در آورد؛ هردو در ریشه کن ساختن نظام های پیش از انقلاب قاطعانه پافشاردند؛ و هر دو سلطنت هایی کهن را برانداختند، یکی سلسله ششصد ساله رومانف ها و دیگری پادشاهی دوهزار و پانصد ساله ایران را. افزون براین، انقلاب هایی که این دو رهبری کردند در جوامعی روی داد که از پیشرفت ها و نوآوری های چشم گیر اجتماعی و اقتصادی در دهه های پیش از انقلاب برخوردار شده بودند. انقلاب های روسیه و ایران نه در جوامع ایستارو رو به زوال بلکه برعکس در جوامعی پویا و متحول روی دادند.

کتاب تیم مک دنیل به ویژه بر این ویژگی آخر این دو انقلاب تکیه می کند. او که استاد جامعه شناسی است، و قبلاً کتابی به نام «استبداد، سرمایه داری و

* استاد تاریخ در کالج باروک، دانشگاه شهر نیویورک.

انقلاب روسیه» (*Autocracy, Capitalism and Revolution in Russia*) نوشته، به سبکی خواندنی و موشکافانه به بررسی این پرسش می‌پردازد که چرا شاه ایران و تزار روسیه مقهور انقلاب شدند درحالی که رهبران عصر پیشرفت و تجدّد- به ویژه در زمینه گسترش صنعت و شهرنشینی و آموزش و پرورش- در کشورهای خود بودند. پاسخ او این است که در همین روند تجدّد و پیشرفت است که باید به جستجوی کلید شکست آنان بود.

به استدلال مک دنیل شاه و تزار هردو حاکمان مقتدری بودند که قدرت و سلطنت خود را ناشی از موهبت الهی می‌دانستند و از همین رو مشارکت جامعه مدنی، نهادهای مستقل اجتماعی و اقتصادی و سنتی، را در این قدرت برنمی‌تابیدند. به اعتقاد مؤلف شاه و تزار هردو ناخواسته هنگامی پایه های قدرت خود را سست کردند که در راه نوگرایی و پیشرفت، در راه صنعتی کردن و توسعه شهرنشینی در کشورهای خود به شتاب گام برداشتند و در نتیجه صف روشنفکران و تحصیل‌کردگان از سوی و کارگران و مزدبگیران، از سوی دیگر، را طولانی و فشرده کردند.

این تحولات و دگرگونی‌ها، در باور مک دنیل، به معضلی انجامید که پیش روی همه رهبران مقتدر و ترقی خواه قرار داشته است: چگونه می‌توان پایه های سنتی قدرت شخصی را حفظ کرد و در همان حال نیاز روز افزون جامعه را برای مشارکت در کار حکومت برآورد، نهادهای حکومتی را تثبیت کرد، استقلال گروه های فشار را پذیرفت و امکان گفتگوی دوسویه را میان دولت و مردم فراهم آورد؟ حکمرانان مستبد یا باید اهرم‌ها و پایگاه های سنتی قدرت فردی خود را حفظ کنند و در نتیجه شهروندان را به گونه ای روز افزون بر خود بشورانند و یا با برآوردن خواست‌ها و نیازهای مردم اقتدار و اختیارات خود را به تدریج از دست دهند.

شگفت آور نیست اگر شاه و تزار هردو راه نخست را برگزیدند و بر حفظ پایه های اقتدار فردی خود پا فشردند و بدین گونه راه را بر سقوط نظام های پادشاهی هموار کردند. مک دنیل، در بخشی از کتاب خود، درباره حزب رستاخیز در ایران نیز به بحثی دقیق و روشنگرانه پرداخته است و در این باره می‌گوید گرچه این حزب به هدف پُرکردن شکاف میان دولت و جامعه ایجاد شد سرانجامی جز شکست نمی‌توانست داشته باشد.

در پانزده سال گذشته بحث‌ها و گمان‌پروری‌ها درباره انقلاب در ایران

همچنان ادامه داشته است. در این میان پرسش اصلی این بوده است که آیا انقلاب رخ می‌داد اگر در سال‌های بلافاصله قبل از آن چنین یا چنان اتفاقی صورت می‌گرفت، اگر شاه سیاستی جز آنچه داشت دنبال می‌کرد، اگر بیمار نمی‌شد، اگر وزیرایش به هنگام به او هشدار داده بودند، یا اگر کارتر به جای فلان سخن سخنی دیگر می‌گفت؟ چنین گمان پروری‌ها همانند این استدلال است که کوه آتشفشانی نمی‌کرد اگر سنگ‌ها و صخره‌های درون آن به گونه‌ای دیگر بر روی هم قرار گرفته بودند. موفقیت کار مک دنیل در این کتاب این است که توجه خود را نه به علل تصادفی و بلافاصله انقلاب - که همانند ماشه‌ها و چاشنی‌های انفجارند - بلکه بر عوامل ژرف ساختاری و دیرینه بحران معطوف کرده است.

با این همه، این کتاب، گرچه یکی از بهترین نوشته‌ها درباره انقلاب ایران است، دچار دو نارسایی است که هر دو را می‌توان ناشی از تمرکز مؤلف بر منابع دست دوم و نه بر منابع دست اول فارسی دانست. نارسایی نخست در این اعتقاد اوست که رهبران مذهبی شیعه در ایران همگی رهبرانی یکپارچه سنت‌گرا بودند و لاجوجانه با هر جنبه‌ای از روند پیشرفت و نوگرایی می‌ستیزیدند.

در این مورد وی رهبران روحانی انقلاب ایران را با روحانیون روسی (که سلطنت طلبانی افراطی بودند) مقایسه می‌کند. در چنین مقایسه‌ها، مک دنیل این واقعیت اساسی را نادیده می‌گیرد که شخص خمینی عقاید و آراء سنتی روحانیت شیعه را درباره سیاست، جامعه، و دولت - و در آن میان پادشاهی - از ریشه دگرگون کرد و به تفسیری نو از همه این مقولات پرداخت. آنچه خمینی عرضه کرد بیشتر از آن که با آراء مجتهدان و روحانیون شیعه نسل‌های پیشین سازگار باشد با شعارها و خواست‌های جنبش‌های مردم‌فریبانه (populist) در جهان سوّم همسویی داشت.

نارسایی دوم کتاب در این اعتقاد مؤلف است که در ایران، برخلاف روسیه، منافع طبقاتی در انقلاب نقشی نداشت. اما سخنان و گفته‌های خمینی، به ویژه در سه سال پیش از انقلاب، چنین اعتقادی را از اعتبار ساقط می‌کند. در این سال‌های کلیدی، خمینی به تحریک و تحریض "مستضعفین" ("زاغه‌نشینان"، "گرسنگان"، "محرومان"، "ناتوانان"، "مظلومان"، "زحمتکشان") برخاسته بود و آنان را به قیام علیه "مستکبرین" ("کاخ‌نشینان"، "استعمارگران"، "مفت‌خوران"،

"ظالمان"، "زورمندان"، "مالکان" و "سرمایه داران" (فرا می خواند. اگر این زبان طبقاتی نیست پس آن زبان کدام است؟ رسیدن خمینی به مسند قدرت نه از راه تفسیر عالمانه قرآن و احادیث و اخبار مذهبی، بلکه از راه بهره جویی پی گیرانه از نارضایتی های عمیق طبقاتی در جامعه ایران بود.

این نوشته ترجمه ای است از متن نقد به زبان انگلیسی.

سعید امیر ارجمند*

ایدئولوژی و انقلاب اسلامی

Hamid Dabashi,

Theology of Discontent. The Ideological Foundation of the Islamic Revolution in Iran .

New York, New York University press, 1993.

از مفاهیم فرنگی که در ربع قرن قبل از انقلاب در ایران مصطلح گردید آن که شاید بیشتر از همه مورد پسند جناح های مختلف اسلامیون قرار گرفت و بین آنان شدیداً رواج یافت لغت "ایدئولوژی" بود. در اثر ارزنده مورد نقد، دکتر حمید دباشی ریشه های فکری انقلاب اسلامی را در ایران معاصر توصیف و تحلیل می کند و، با ارائه تصویر کاملی از عقاید هشت تن از سازندگان اصلی آن، نشان می دهد که ایدئولوژی اسلامی چگونه به تدریج شکل گرفت و از آل احمد تا خمینی قدم به قدم اسلامی تر و انقلابی تر گردید.

دباشی برخورد با غرب را انگیزه اصلی نهضت فکری اسلامیون ایران معاصر می شمرد و ایدئولوژی اسلامی را زاده ازدواج ناخواسته "اسلام و غرب" می داند (ص ۴۹۹). به نظر او جریان های فکری مختلف و احیاناً متناقضی، که ناشی از برخورد ایران با غرب بعد از جنگ جهانی دوم بود، به تدریج در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به هم پیوست و سیل ایدئولوژی اسلامی را که منجر به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ گردید روان کرد. داستان با نسل شتاب زده جلال آل احمد و اثر عمیق حزب توده بر روشنفکران آن نسل شروع می شود. آل احمد از دو نظر در شروع این جریان فکری مهم است. اول این که توصیف رابطه فرهنگی ایران و غرب تحت عنوان "غربزدگی" جهت بعدی این حرکت فکری را تعیین کرد. دوم این

که در اواخر عمر، آل احمد برای یافتن راه رهایی از دردهای فرهنگی ایران معاصر به اسلام روی آورد و آن را وسیله نجات از غربزدگی شناخت. سازنده دوم ایدئولوژی اسلامی علی شریعتی است. او هم مانند آل احمد روشنفکری بود از خانواده مذهبی و مانند آل احمد و بلکه بیشتر از او تحت نفوذ مارکسیسم و به خصوص مارکسیسم جهان سومی فانون (Franz Fanon). در چهارچوبه این گونه مارکسیسم، که زائیده دوره استقلال مستعمرات آسیائی و افریقائی بود، شریعتی اسلام را وسیله بیداری خلق مستضعف ایران و رهایی آنان از سلطه امپریالیسم دانست. دباشی، با ذکر شواهد بسیار، تاکید می کند که اساس فکر شریعتی کاملاً مبتنی بر مارکسیسم بوده است. اگر چنین باشد یکی از آخرین آثار او *انسان، مارکسیسم، اسلام* را (که تحت عنوان: *On Marxism and other Western Fallacies* به انگلیسی ترجمه شده) باید اتوکریتیک او شمرد و در بازنگری اندیشه او مورد نظر قرار داد.

سه چهره بعدی که در این اثر به عنوان سازندگان ایدئولوژی اسلامی معرفی می شوند هر سه از روحانیون هستند. دباشی ابتدا مرتضی مطهری، و جنگ او را بر ضد مادی گری، در مقابل شریعتی قرار می دهد و سپس می پردازد به ارائه افکار سید محمود طالقانی و علامه طباطبائی که یک نسل نسبت به مطهری ارشدیت داشتند. جالب است که مطهری در فلسفه از شاگردان علامه طباطبائی و آیه الله خمینی بوده است. او، همراه با آیه الله منتظری و سید محمد بهشتی، ابن سینا را نزد علامه طباطبائی خواند و *اسفار اربعه* ملا صدرا را، همراه با منتظری و حاج آقا مهدی حائری، نزد آیه الله خمینی. توجه این گروه به فلسفه در اولویت به فقه و تکیه به آن برای مقابله با مادی گری بُعد مهمی از نهضت اسلامی را نمایان می کند (البته جا داشت که در این بخش اطلاعات بیشتری در باره آیه الله منتظری به خواننده داده شود). دو فصل بعدی کتاب به ترتیب درباره بازرگان و بنی صدر و فصل آخر آن درباره آیه الله روح الله خمینی و به ثمر رسیدن فکر انقلابی اسلامی است.

شرح آثار و عقاید این هشت چهره منتخب در این کتاب جامع به نظر می رسد و در آن هم وجود مشترک و هم اختلاف بین نظریات آنان به چشم می خورد. دباشی اقتصاد اسلامی طالقانی و بنی صدر را متأثر از مارکسیسم می داند. در *مالکیت در اسلام*، طالقانی ترمینولوژی مارکسیسم را رنگ اسلامی داد (ص ۲۲۵) و بنی صدر به نوبه خود مفاهیم مارکسیستی را به اقتصاد

توحیدی تبدیل کرد (ص ۳۸۷). شرح سیستم سازی خشک ولی خنده آور بنی صدر، همراه با شماری از موازنه های مثبت و منفی و اعتقاد او به لزوم وجود امام به عنوان نماینده اجرائی خدا، در سیستم روابط خدا-جامعه فرد، برای تعیین حد بین مالکیت خصوصی و عمومی و به خصوص برای رهبری انقلاب یا قیامت دایمی برای برقرار نمودن اقتصاد توحیدی (صص ۶-۳۸۵) از جالب ترین قسمت های این کتاب است. البته این ادعا که بنی صدر اولین کسی است که آیه الله خمینی را "امام" خطاب نمود (ص ۳۸۵) صحیح نیست. نگارنده این سطور مواردی قدیمی تری از اطلاق لفظ "امام" به آیه الله خمینی و قبل از او به آیه الله خالصی زاده در عراق را ارائه نموده است.

به طور کلی باید گفت چهارچوبه صرفاً ایرانی دباشی در مورد اهمیت اقامت روحانیون و طلاب در عراق و تماس آنان با جریانات فکری جهان مسلمان نارساست و جا دارد در تأثیر تفکر اخوان المسلمین و به خصوص نوشته های محمد باقر صدر بر روحانیانی چون مطهری و بهشتی مطالعه و مذاقه شود. در تاریخ زندگی سیاسی شخصیت های منتخب نیز نارسائی هائی به چشم می خورد. به عنوان نمونه، در باره فعالیت های خمینی در زمان آیه الله بروجردی بحثی نمی شود و فعالیت ها و مشاغل مهم سیاسی بازرگان در دوران نخست وزیری دکتر مصدق و ملی شدن نفت، به خصوص ریاست وی در هیئت مدیره موقت شرکت جدیدالتاسیس ملی نفت ایران (که بازرگان آن را بعد از استخاره در مسجد هدایت طالقانی قبول کرد)^۲ نیز از قلم افتاده اند. در عوض، شرح آراء و فعالیت های خمینی بعد از تبعید به عراق نکات جالبی را در بردارد، منجمله اختیار دادن به مطهری برای صرف سهم امام برای کمک به زندانیان سیاسی در سال ۱۳۵۰ و برای چاپ نشریات سیاسی اسلامی در ۱۳۵۴ (صص ۴۵۴ و ۴۷۱)، تعبیر انقلابی خمینی از جهاد اکبر و عصمت و بعضی دیگر از مفاهیم مذهبی شیعه (صص ۶-۴۶۳) و استفاده دقیق از فرائض مذهبی به عنوان وسیله ای برای برانداختن رژیم سلطنتی مانند تحریم حزب رستاخیز در اسفندماه ۱۳۵۳ به عنوان نهی از منکر (۴۶۹).

وقوع انقلاب اسلامی به خودی خود تجانس هشت چهره منتخب را اثبات نمی کند. در انقلابی بودن بازرگان و ایدئولوگ بودن خمینی جای تأمل است. حتی فکر سیاسی شخصیت های روحانی مورد نظر یک دست نیست و اختلافات اساسی دارد. دکتر دباشی با یک بررسی دقیق در: بحثی دو باره

مرجعیت و روحانیت (۱۳۴۱) این اختلاف را به خوبی نشان می‌دهد. نظریه سیاسی طالقانی در آن مجموعه علیه مرجعیت بود (ص ۲۶۵)، حال آن که مطهری پیشنهاد تجزیه مرجعیت را ارائه کرد و امور سیاسی را یکی از حوزه‌های تخصصی آن دانست. در کتاب *ولاء و ولایت‌ها* مطهری امانت داری را وظیفه اصلی حاکم شمرده و ظاهراً از ولایت فقیه خمینی کاملاً بی‌خبر بود (صص ۱۸۲ و ۱۹۲). پیشنهاد ولایت فقیه در مقاله "ولایت و زعامت" علامه طباطبائی در آن مجموعه با تفسیر خود او از آیه اولوالامر (النساء-۵۹) متناقض است. (صص ۱۲-۳۱۱ و ۳۲۱).

درخاتمه برگردیم به نظریه اساسی دکتر دباشی که ایدئولوژی اسلامی عکس‌العمل دو نسل متفکرین مسلمان ایرانی بود در مقابل غرب. او در تأیید این نظریه تأثیر *غریب‌دگی* آل احمد را بر خمینی نشان می‌دهد (ص ۴۳۱) و همچنین می‌نویسد که برای بنی صدر و دیگر سازندگان ایدئولوژی اسلامی غرب از بزرگترین "توهّمات" بود؛ توهّمی که باعث شد خود را انقلابی تعریف کنند و در تله تصور انقلابی بودن بیندازند (ص ۳۹۵). در این که خمینی و سایر رهبران روحانی انقلاب اسلامی همانقدر مسحور غرب بوده‌اند که شریعتی و بنی صدر جای تأمل است. به خاطر دارم یکی دوسالی قبل از انقلاب اسلامی در صحبتی از مرحوم مطهری در مورد تأثیر غرب در اندیشه روحانیون معاصر سؤال کردم. بعد از مدتی تأمل جواب داد «آنچه به اصطلاح شما [روشنفکرها] تأثیر غرب است. . . ولی صرف‌نظر از نیّت و سلیقه و روحیه رهبران روحانی نهضت اسلامی مشارکت آنان در ساختن ایدئولوژی باعث شد خواه ناخواه در روندی بیفتند که جهت آن در مقابله با غرب معین شد. از این جهت آنچه دباشی در مورد آل احمد می‌نویسد در مورد نهضت اسلامی نیز به‌طور کلی صادق است. در واقع باید گفت که سرانجام «ایدئولوژی اسلامی عمیق‌ترین و مؤثرترین شکل غربزدگی» از آب درآمد. (ص ۷۵)

پانویس‌ها:

۱. ن. ک. به:

Hamid Dabashi, "Ideological Revolution in Shi'ism," in *Authority and Political Culture in Shi'ism*, SUNY press, 1988.

۲. در این مورد ن. ک. به:

H.E. Chehabi, *Iranian Politics and Religious Modernism*, Cornell University press, 1990, p126.

علی کیافر*

فضا، زمان، مذهب

حسین سلطان زاده، مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهر نشینی در ایران، تهران، نشر آبی، ۱۳۶۵، ۴۰۱ صفحه.

Masoud Kheirabadi, *The Iranian Cities. Formation and Development*
Austin, University of Texas Press, 1991.

شهرهای قدیمی ایران، همچون شهرهای قدیمی بسیاری از جوامع، به‌ویژه در منطقه خاورمیانه، حاصل روند تاریخی و مشخص تغییرپذیری و دگرگونی هستند. در طول این روند، به تبع تغییر و تحولات کل جامعه، بسیاری از زیستگاه‌های بشری در ایران از مراکز ساده تمرکز قبیل‌ای و بدوی، با تعداد اندکی سازه با اهمیت یا قابل تمیز، به شهرهای وسیع با سازمان پیچیده اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که در برگیرنده بناها و بافت‌های کالبدی ارزشمند و با هویتی بودند تکامل پیدا کرده‌اند. پاره‌ای از این شهرها از منزلگاه‌های کوچک، با بازار محلی و کشش اقتصادی محدود، به کانونهای قدرت اقتصادی منطقه با شبکه ارتباطی وسیع توسعه یافتند، برخی از مراکز کم جمعیت به کلان‌شهرهایی با ساختار اجتماعی چندگانه بدل گردیدند و بسیاری از محیط‌های زیستی با تشکیلات اداری و سیاسی ناچیز پایتخت‌های قدرت‌های سیاسی شدند. روند تغییر پذیری شهرهای قدیمی ایران، اما، همواره در راستای رشد و توسعه نبوده است. تعداد قابل ملاحظه‌ای از شهرهای ایران، پس از دوران

* پژوهشگر در رشته برنامه‌ریزی و شهرسازی در خاورمیانه.

گسترش کمتی و کیفی، به دلایل گوناگون و بیشتر در ارتباط با گسستگی تاریخی نیروهای سیاسی حاکم و ناپیوستگی توسعه اجتماعی-اقتصادی، رو به افول نهادند و ارزش اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی خود را از دست دادند. این فراز و نشیب تاریخی، که به دفعات در مقاطع زمانی مختلف در جامعه ایران روی داده است، بیشترین تأثیر را بر ساخت و هویت کالبدی (فیزیکی) شهرها گذاشته است.

تک بناها و بافتهای محله‌ای، یعنی مجموعه فضاهای کالبدی یک شهر، شاخص‌ترین نماد ملموس دگرگونی جامعه هستند. این فضاها همواره در راستای تغییر و تحولات زیربنای اقتصادی و اجتماعی دگرگون می‌شوند، چرا که کالبد شهر پاسخگوی عملکردهای آن است. ابعاد تازه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه نیاز به فضاهائی در خور کارکردهای نوین دارند. در یک جامعه دگرگون شده فضاهای موجود کاربردهای قبلی خود را از دست می‌دهند و در زمانی کوتاه یا بلند جای خود را به فضاهای نوین می‌دهند یا تغییر شکل و ماهیت داده کاربردی جدید می‌یابند. همچنین، در یک جامعه در حال اُفت، رشد و دگرگونی کالبدی گسسته می‌شود و فضاها ماهیتی ایستا می‌یابند. و نیز، طبیعتاً، چنانچه شهر مورد تهاجم نیروی نظامی قرار گیرد، و به‌ویژه اگر مقهور شود، ساختمان‌ها و بافت‌های آن ویران می‌شوند. از این روست که، از یکسو، روند تغییرپذیری فضای کالبدی تابعی از روند دگرگونی جامعه است و از سوی دیگر ویژگی‌های فضاهای زیستی، آیینی زمان خود. بازتاب تغییرات جامعه را در ویژگی‌های فضاهای معماری و شهری می‌توان جست و با شناخت تاریخ تحول جامعه می‌توان به بنیان‌های دگرگونی کالبد شهر دست یافت. بر این اساس، برای شناخت شهر، به‌ویژه روند تغییر در آن، باید به درستی تاریخ را شناخت. از سوی دیگر، با شناخت ویژگی‌های بنیانی فضای کالبدی، می‌توان گوشه‌های ناشناخته تاریخ جامعه را روشن کرد.

روند تغییرپذیری شهرهای قدیمی ایران، ناگزیر، به قدمت تاریخ شهرنشینی در این سرزمین می‌رسد و، با تمام فراز و نشیب‌های تاریخی خود، تا روزگار کنونی تداوم می‌یابد. دگرگونی کالبدی شهرها را در دوران‌های مختلف تاریخی، و در مقاطع زمانی گوناگون، می‌توان و، به دلایل گوناگون، باید بررسی کرد. اما، معمولاً، برای بسیاری از پژوهشگران، ساده‌ترین راه تقسیم‌بندی تاریخی شهری در ایران، سه دوره بسیار طولانی، و در عین حال ناهمگون، قبل از اسلام،

اسلامی، و دوران نوین است. این شیوه ریشه در مطالعات شهرشناسی و شهرنشینی شرق شناسان دارد، و تأکیدی که آنان بر اهمیت نقش اسلام در شکل پذیری و گسترش کالبدی شهر در کشورهای اسلامی گذاشته‌اند. منابع بررسی جوامع اسلامی تا سالهای ۱۹۷۰ میلادی آکنده از گفتگو درباره «شهر اسلامی» و «معماری اسلامی» است. تنها در دو دهه اخیر وجود و واقعیت چنین پدیده‌هایی مورد پرسش پاره‌ای از پژوهشگران مسائل شهر و معماری جوامعی که اسلام دین غالب آنان است، قرار گرفته است.

تقسیم بندی تاریخی بر اساس دوران قبل از اسلام، اسلام و بعد از اسلام همچنین بر این اساس است که شهرهای خاورمیانه، مانند بسیاری از شهرهای جوامع دیگر به عنوان نمونه در مناطق گوناگون اروپا- یکی از چشم‌گیرترین دوران شکل‌گیری، رشد و دگرگونی خود را طی قرون وسطی تجربه کردند، یعنی کمابیش در دورانی که اسلام، به عنوان یک نظام فرهنگی-سیاسی مسلط بر کشورهای منطقه، تأثیر مشخص خود را بر شکل و نهادهای شهری باقی گذاشت. با این همه، تمام ویژگی‌های کالبدی شهر، حتی بخش غالب آن، ناشی از تأثیر یا نیاز اسلام نبود. پس از انقلاب صنعتی و جهانی شدن روابط اقتصادی-اجتماعی، اصول و بنیان‌های شهری و شهرسازی دگرگون شد و رشد و گسترش شهرها، در تمامی جوامع بشری هرچند با فاصله‌های زمانی گوناگون- ابعاد جدید و متفاوتی از گذشته یافت و مسایل کاملاً تازه‌ای در شهرها نمودار شد، و این خود دوران نوینی را در تاریخ شهر و شهرنشینی به وجود آورد. با این همه، دوران میانی، و به ویژه جستجوی نقش اسلام در نمادهای رشد و توسعه شهری، جای خاصی در بخش عمده‌ای از بررسی‌های شهر و شهرنشینی می‌یابد. نوشته‌های مربوط به شهر و معماری در ایران از این ویژگی مستثنی نیستند.

دو کتاب مورد بررسی در این مقاله از چارچوب بالا چندان فراتر نمی‌روند. سلطان زاده در کتاب خود، مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی، تمام تاریخ ایران را به دوره ایران باستان و ایران پس از اسلام تقسیم می‌کند و به بررسی رابطه تغییرات اقتصادی-اجتماعی با شهرنشینی در هر دوره می‌نشیند. کتاب از دو مقدمه، پنج فصل و دو پیوست تشکیل شده است. فصل اول به شهر و شهرنشینی در ایران باستان و مقدماتی چون روند تحولات اقتصادی-اجتماعی و توسعه شهرنشینی، ساخت اجتماعی جامعه ایران، برخی از عوامل مؤثر در

پیدایش شهرها و جایگاه شهر در تشکیلات کشوری، حقوق شهروندان، و عناصر و بافت شهری می‌پردازد. با بررسی متون تاریخی، ابتدا به شروع و شکل‌گیری شهرهای قدیمی ایران در دوران هخامنشی، اسکندر مقدونی، سلوکی‌ها و پارتیان اشاره می‌شود که در طول هر یک برای کنترل کشور و اداره سرزمین‌های تسخیر شده، از یک‌سو، و توسعه بازرگانی و صنعت از سوی دیگر، شبکه‌ای از شهرهای تازه در نقاط مهم و در جنب جاده‌های حیاتی پدید می‌آیند. در دوران ساسانیان گسترش شهرهای موجود چشم‌گیرتر از به وجود آمدن شهرهای جدید است، به ویژه که شهرها از مهم‌ترین مراکز تولید محصول می‌شوند. در این دوره، به موازات رشد تجارت دریائی، تعدادی بندر در حاشیه خلیج فارس احداث می‌شود. نویسنده کتاب از جمله عوامل مهم در پیدایش شهرها در ایران باستان را، در وهله اول، نیاز به شهرهای اداری-سیاسی که منجر به پیدایش «شهرهای شاهی» شدند، و در مرحله بعد، عوامل نظامی (برای تثبیت مرزها)، تجاری (به دنبال گسترش کشاورزی و ارتباط بازرگانی)، و مذهبی (برای انجام مراسم خاص) می‌داند (حصص ۴۰-۵۷). از عناصر مهم در ساختار شهر در این دوره، کهن‌دژ (سکونتگاه پادشاه)، شارستان (سکونتگاه و جایگاه دیوانیان، اشراف و سپاهیان)، و سواد (حومه شهر برای اقامت کشاورزان و گاه پیشه‌وران) است که هر یک ویژگی‌های خود را دارد. میدان بیشتر یک فضای اداری-سیاسی است تا یک فضای اجتماعی، و بازار به عنوان عنصر مهم شهری برای داد و ستد و تولید کالا در تمام طول سال شناخته می‌شود.

فصل دوم کتاب درباره شهر و شهرنشینی در ایران پس از اسلام است. نویسنده ابتدا به تحولات اقتصادی و وضع عمومی شهرها - از جمله شهرهای غیرایرانی همچون کوفه و بصره و بغداد - از قرن اول تا قرن هفتم هجری می‌پردازد و تعداد و چگونگی قرار گرفتن بناهای مهم این شهرها، به خصوص نیشابور و شیراز و اصفهان را، که هر یک گسترش زیربنائی و اهمیت سیاسی و اقتصادی خاصی در این دوره یافتند، توضیح می‌دهد. نویسنده سپس آثار یورش مغول، به ویژه ویرانی ناگهانی شهرهای معتبری چون نیشابور، مرو، هرات و ری، را بررسی می‌کند. اکثر این شهرها به سبب وسعت ویرانی و بی‌ثباتی نظام‌های سیاسی و اداری ایران هیچگاه مقام و موقعیت پیشین خود را باز نیافتند. در همین فصل، پس از اشاره به سیاست آبادسازی شهرها در دوران غازان خان و جانشین او الجایتو، از یورش تیمور سخن می‌رود. این یورش، از

یک سو، سبب خرابی و سقوط تعداد بیشتری از شهرها و آبادی‌های کشور، منجمله اصفهان و خوارزم، شد و، از سوی دیگر، به رشد و آبادی پاره‌ای نقاط همچون سمرقند (و بویژه ساختمان بازار این شهر) انجامید، و نمونه دیگری از تکرار تسلسل رشد و سقوط شهرها را در تاریخ ایران بر جای گذاشت. در همین فصل تحولات اقتصادی و اجتماعی کشور از قرن دهم تا قرن چهاردهم هجری مورد بحث قرار می‌گیرد که مهم‌ترین آن‌ها بهبود وضع اقتصادی و افزایش تجارت و روابط بازرگانی بین‌المللی در چند دوره، از آن جمله در زمان شاه عباس صفوی، است. از مشخصات این چهار سده، توسعه و عمران شهرها به‌ویژه اصفهان، تبریز و قزوین و شیراز و مشهد از زمان شاه عباس به بعد و سقوط برخی از آنان، منجمله اصفهان و تبریز، در زمان شاه طهماسب صفوی است. در این فصل به ادامه افول یا رشد دوباره این شهرها (مثال اصفهان در مورد اول و تبریز در مورد دوم) در دوران شاهان بعدی، و به انتخاب تهران به عنوان پایتخت در زمان اولین شاه قاجار و گسترش چشمگیر آن در زمان فتحعلیشاه و ناصرالدین شاه قاجار نیز اشاره شده است.

بخش آخر فصل دوم به تحولات اقتصادی و شهرنشینی در دو دوره نیمه اول قرن چهاردهم هجری - ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ شمسی و ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۵ - اختصاص دارد. در این بخش بیشتر به گزارش افزایش راه‌ها، توسعه کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، احداث خیابان‌ها، رشد سرمایه‌گذاری و برنامه‌های هفت ساله عمرانی، و رشد جمعیت نقاط شهری پرداخته شده، اما بررسی قابل ملاحظه‌ای از تغییرات کالبدی یا ساختار اجتماعی-اقتصادی شهرها ارائه نگردیده است.

عنوان فصل سوم کتاب «برخی از ویژگی‌های شهرنشینی در ایران پس از اسلام» است. در ابتدای این فصل اجمالاً به طبقه‌بندی‌های اجتماعی، گروه‌های مذهبی، انجمن‌های صنفی، موقعیت زنان و بردگان، بدون توضیح دقیق هر یک یا روابط بین آنها، اشاره می‌شود. سپس نحوه اداره شهر و عقاب مهم دیوانی همچون حاکم، کلانتر، کدخدا و محتسب، عسس و داروغه و قاضی مورد بررسی قرار می‌گیرد. همچنین برخی از قواعد و مقررات شهری چون تسهیلات و امتیازات مالی در دوران غازان خان برای کسانی که زمین و املاک بایر را آباد می‌کردند، یا مقررات حفظ و رعایت نکات بهداشتی (مانند جلوگیری از کشتار حیوانات در معابر عمومی)، مجازات گرانفروشان (شامل بریدن گوش و بینی و حتی زبان متخلفین)، جواز خروج از شهر، وضعیت عبور و مرور در شب به ویژه در بازار

توضیح داده می‌شود. بخش آخر این فصل به رابطه میان شهر و روستا در این دوران می‌پردازد.

در فصل چهارم کتاب، عناصر و اجزای اصلی شهر مورد بررسی قرار می‌گیرند. از جمله نکات مهم در این فصل، اشاره به این است که پیش از اسلام عوامل اقتصادی-اجتماعی بطور عمده تعیین کننده مرزبندی محله‌های مسکونی و روابط داخلی و خارجی آنها بودند حال آنکه پس از اسلام مرزبندی محله‌ای بر پایه پیوندهای طایفه‌ای و قبیله‌ای، و در مورد مهاجران بر اساس مبدأ مشترک آنها، قرار می‌گیرد. پس از قرن سوم در شهرهایی که پیروان مذاهب مختلف سکونت داشتند عامل مذهب نیز در تعیین مرزبندی محلات مسکونی نقش داشت و از همین رو نوسان‌هایی را در مرزبندی‌های اقتصادی و طبقاتی به وجود آورد. در مورد خصوصیات فضای کالبدی در این فصل به عوامل بسیاری اشاره می‌شود از آن جمله به ویژگی‌های جغرافیائی و اقلیمی، دسترسی به منبع آب مورد نیاز، اقتصاد و جمعیت شهر، پایگاه شهر در تشکیلات اداری، وضع اقتصادی-اجتماعی ساکنان شهر، و وجود مرکز محله که حداقل از یک مسجد و حمام، چند مغازه تجاری (بازارچه) و احياناً آب انبار عمومی برخوردار بود و علاوه بر تأمین نیازهای روزمره اهالی، همواره به عنوان فضای تجتمع و گذران اوقات فراغت هم مورد استفاده قرار می‌گرفت.

بخشی از این فصل به روند شکل‌گیری فضای کالبدی بازار و عناصر اصلی آن (مانند کاروانسرا، چهارسوق، راسته و حجره)، مسجد و کارکردها و عناصر تشکیل دهنده آن (ایوان، شبستان، گنبد و مغازه)، مدرسه و کارکردهای اجتماعی و موقعیت آن در شهر، و سایر عوامل کالبدی در شهر چون میدان و ارگ و غیره و توضیح خصوصیات آنها می‌پردازد.

فصل پنجم کتاب به توضیح بیشتر برخی از ویژگی‌های شهر، مانند موقعیت بخش‌های مهم چون کهن‌دژ، شارستان و بازار، بافت پیوسته شهر و امکاناتی که این ویژگی بوجود می‌آورد (جلوگیری از آزار آفتاب و گرما و سرما، بی‌نظمی ظاهری خارج فضاهای کالبدی و نظم هندسی داخل آنان)، تضاد سیمای داخلی شهر و سیمای خارجی آن، و چگونگی بافت شهرهای قدیم اختصاص یافته است.

کتاب مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران اساساً بر مبنای استفاده از منابع تاریخی به زبان فارسی، اعم از تألیف و ترجمه، نوشته شده است. در مقابل ۳۳۹ مرجع به زبان فارسی تنها از ۱۳ مرجع انگلیسی زبان یاد شده است که

اغلب آنها قدیمی (تازه‌ترین این مراجع به تاریخ ۱۹۸۰) است و از متون ابتدائی مربوط به شهر و شهرنشینی در خاورمیانه هستند. این کتاب، با آنکه تمام تاریخ ایران تا زمان حال را در بر میگیرد، تنها به بررسی و شناسائی بافت‌های قدیمی شهرهای ایران می‌پردازد، و نه به همه بافت‌های شهرهای قدیمی و جدید ایران. به سخن دیگر، این کتاب تنها کالبدهایی را زیر نگاه می‌گیرد که در دوران گذشته تاریخی به وجود آمده و تغییر یافته‌اند، حال آنکه بررسی تمام بخش‌های شهر ضروری است، چه آن بخشی که در قدیم شکل گرفته و چه آن پاره ای که در دوران جدید، در هم آمیخته، یا گسسته از بافت قدیم شکل گرفته و رشد یافته است. این خود از کمبودهای عمده کتاب است. در مقوله مطالعه شهر و شهرنشینی نمی‌شود و نباید که تنها به بررسی بافت قدیمی شهرها و عوامل بوجود آمدن و رشد یا افول آنان در یک دوران بلند تاریخی پرداخت و آنگاه که به دوران نوین و به خصوص زمان معاصر رسید به سادگی و تنها به بیانی مختصر از این قبیل بسنده کرد که: «ورود تکنولوژی مدرن، تغییر هنجارهای اجتماعی و عدم آگاهی و کفایت طراحان و برنامه ریزان... توانائی هماهنگی با تغییرات را در بافت شهرهای قدیمی از بین برده است.» (مقدمه، صص ۸-۹).

دوران نوین، با وجود کوتاهی نسبی خود، بخشی از عمده ترین تغییرات اقتصادی-اجتماعی و، به تبع آن، کالبدی تمامی تاریخ را به همراه داشته است. بافتهای قدیمی، هرچند مهم، تنها بخشی از کالبد شهرهای ایران اند و تمام شهرهای ایران نیز قدیمی نیستند. بدون شناخت بخشهای جدید، شناخت کامل «شهرهای ایران» و «شهر و شهرنشینی در ایران» ممکن نخواهد بود. تنها پرداختن به بافت قدیمی شهرها، به نوعی حاکی از دیدگاهی حسرت آلود و تجددگریز است، یا دستکم نشان عدم وجود ابزار درست برای آگاهی از روابط علت و معلولی در درون شهر و میان شهر و جامعه.

اشکال دیگر کتاب یک دست نبودن بررسی بخش‌های گوناگون تاریخ ایران است. به عنوان مثال، مؤلف برخی از دوره های تاریخی، منجمله دوران مغول، را مهم می‌شمرد، ولی از تمام دوران معاصر (از ۱۲۹۹ شمسی به بعد) خیلی کوتاه و شتابزده درمی‌گذرد. توضیحات ارائه شده در مورد اصلاحات زمان غازان خان (صص ۱۰۳-۱۰۸) و «برخی از اقدامات خواجه رشیدالدین» (صص ۱۰۸-۱۱۴)، به ویژه در مقایسه با سایر افراد و دوره‌های تاریخی، بسیار مفصل و گاه نالازم است، به خصوص از این نظر که اثرات این اصلاحات، در دوران غازان

خان، بر شکل گیری، رشد یا تغییر شهرهای ایران هرگز آشکار نمی‌گردد. در طول این صفحات تنها به یک بخش شهری در تبریز که توسط خواجه رشیدالدین احداث شد و یک محله که توسط غازان خان در نزدیک همین شهر ساخته شد پرداخته می‌شود و تغییرات آنها در حدود پنج صفحه کتاب را (صص ۱۱۱-۱۱۶) در برمی‌گیرد. همچنین، در بخش دیگر کتاب، از خصوصیات اخلاقی و خصلت‌های فردی شاهان و شاهزادگان ایران (مثلاً ضعف شخصیت شاه سلطان حسین) یا فشارهای اقتصادی و ستم‌های آنان بر مردم مفصلاً گفتگو می‌شود (صص ۱۱۴-۱۳۷) بی‌آنکه رابطه مستقیم این توضیحات با روند شهر و شهرنشینی مشخص گردد. همچنین، در بخش‌هایی از کتاب ربط یک قسمت، مثلاً تغییرات اجتماعی در یک دوره تاریخی مشخص، به بخش دیگر، مثلاً شکل و عناصر شهری و ویژگی‌های شهرنشینی در همان دوره مفهوم و مشخص نیست. در فصل دوم نیز که به دوران پس از اسلام اختصاص یافته - که خود بدین معناست که نویسنده اسلام را نقطه عطفی در تاریخ اجتماعی ایران به شمار آورده است - بررسی دقیقی از تأثیر اسلام بر ویژگی‌های شهری و کالبدی به عمل نیامده و تنها به ایجاد بناهای مختلف در شهر و گسترش کمی آنها اشاره شده است. همچنین به مراسم عزاداری شیعیان برای پیشوایان مذهبی خویش توجه شده است، بدون آنکه روابط بین طبقات و گروه‌های مختلف مردم، بین مردم با حکومت، نوع معیشت و شیوه زندگی، تأثیر گسترش ارتباط بازرگانی و تجارت بر روابط بین شهر و روستا و بین شهرها، یا حتی ارتباط فردی - اجتماعی مردم با محیط کالبدی و تأثیری که هر یک می‌توانسته بر دیگری داشته باشد، بررسی و شناخته شوند. نیز، یک بخش از همین فصل، که به روند تاریخی شکل گیری فضای آموزشی پرداخته است، می‌توانست حذف شود زیرا چنین مبحثی در مورد سایر فضاهای مهم شهر مطرح نشده و به هر حال در کتاب جداگانه‌ای از همین نویسنده بطور مفصل بررسی شده است. در حقیقت، کل این فصل می‌توانست با توجهی یک‌سان به تمام دوران‌های تاریخی در فاصله قرن هفتم میلادی تا زمان حال، همراه با بررسی تأثیر تغییرات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در این دوران بر روند شهرنشینی و شهرسازی، در چند صفحه مطرح شود.

خصوصیت مهم و ارزنده کتاب مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران، اما، این است که در شناخت ویژگی‌های شهرنشینی در ایران، هرچند ناکامل و ناهمگون، تنها یک بر یک عامل (مذهب) تأکید نشده و سعی بر آن بوده است

که رابطه و تأثیر عوامل گوناگون همچون مسائل اقلیمی، جغرافیائی، مسیر راه‌های مهم بازرگانی، تصمیم‌های سیاسی و فردی حکمرانان بر شکل و گسترش و تغییرات شهر شناخته شود. و این هدف اساسی کتاب «شهرهای ایران» نوشته مسعود خیرآبادی است.

نویسنده کتاب اخیر، چه در پیشگفتار که فصل اول کتاب را تشکیل می‌دهد و چه در طول بخش‌های مختلف، توضیح می‌دهد که شهرهای ایران حاصل مجموعه‌ای از عوامل محیطی، بازرگانی، تاریخی، مذهبی، اجتماعی و سیاسی‌اند. از عوامل مهم محیطی به وجود آب و هوایی ناسازگار، کمبود آب و موقعیت خاص جغرافیائی فلات ایران اشاره و به دفعات تأکید می‌شود که «با وجود آنکه شکل اجتماعی شهر ایرانی با خواست‌های اسلام مطابقت دارد، شکل‌گیری کالبدی آن پاسخ منطقی به مختصات محیط طبیعی ایران به ویژه پستی و بلندی‌های زمین، تغییرات آب و هوا و خصوصیات جغرافیائی است» (صص ۴، ۵، ۱۸ و ۱۹).

فصل دوم کتاب «شهرهای ایران»، که فقط به شهرهای سنتی تا قبل از شروع دوران صنعتی شدن جامعه ایران، یعنی به گفته نویسنده «حداکثر تا قبل از جنگ جهانی دوم»، می‌پردازد به رابطه محیط طبیعی و شهر اختصاص دارد. در این فصل، نقش کمبود آب در توزیع جغرافیائی شهرها در سراسر کشور، اهمیت قنات در شکل‌گیری و توسعه شهرها، ارتباط شکل کالبدی شهر سنتی با ویژگی‌های اقلیمی فلات ایران، رابطه بین شکل خیابانها با پستی و بلندی طبیعی شهر و جریان آب، و رابطه بین طرح و نقشه خانه‌های سنتی با عوامل آب و هوایی چون درجه حرارت، باد و میزان رطوبت بررسی شده است. در این همه، تأکید بر آن است که چون در ایران اکثر شهرها در مناطقی قرار دارند که میزان بارندگی و رطوبت سالانه در آنها به حدی نیست که پاسخ‌گوی تولید کشاورزی باشد، یا اصولاً رودخانه‌ای در آنها وجود ندارد، شبکه آبرسانی قنات است که منبع آب لازم را فراهم می‌کند. به همین دلیل، توزیع جمعیت و آبادی، به ویژه در حاشیه کویر، با شبکه قنات ارتباطی مستقیم داشته است. به عبارت دیگر، شهرهای فلات ایران در اکثر موارد کمربند قنات دور منطقه کویر را تعقیب می‌کنند و فقط آنجا که قنات می‌توانسته وجود داشته باشد، شهر و آبادی بوجود آمده است. از عوامل مهم دیگر در نبودن شهرها در بسیاری از نقاط کشور، وجود روزهای بسیار گرم و شب‌های بسیار سرد، باتلاق و نیز بادهای است که شن و گرد و غبار را با خود حمل می‌کنند، به محصول و دام

آسیب می‌رسانند و خانه‌ها و جاده‌ها را می‌پوشانند. با این همه، نویسنده تکرار می‌کند که در جایگیری مکانی شهرها در ایران نمی‌توان منکر عوامل دیگر چون وجود راه‌های عمده تجارت، نیازهای نظامی و احتیاجات مذهبی و سیاسی شد. مناسب‌ترین پاسخ به عوامل محدود کننده و نامساعد طبیعی در این شرایط، شهر متراکم هم از نظر جمعیت هم از نظر ساختمان است که شرایط سخت آب و هوایی را تعدیل می‌کند، سطوح خارجی ساختمان‌ها را که در معرض تابش مستقیم خورشید و یا وزش بادهای گرم و سرد هستند می‌کاهد و امکان حرکت پیاده از یک نقطه به نقطه دیگر را آسان می‌کند. در چنین شهری، دو نوع فضای کالبدی وجود دارد: فضای عمومی که نماد آن بازار و عناصر ساختمانی وابسته به آن است که در مجموع مرکز زندگی جمعی شهر را تشکیل می‌دهد، و فضای خصوصی که خانه و محله مسکونی نمونه مشخص آن هستند. این دو بخش، با وجود تمایزهای خود، در ارتباط نزدیک با یکدیگراند و به خصوص از نظر جایگیری مکانی به صورت یک پارچه عمل می‌کنند.

بخش دیگر همین فصل به توضیح مصالح به کار رفته در ساختمان‌ها (گل و خشت)، شکل کوچه و خیابان (تنگ، غیر مستقیم و پیچ و خم دار) و وجود سلسله مراتب در شبکه رفت و آمد شهری (بازار، گذر، کوچه، بن‌بست و هشتی) می‌پردازد:

بازارها خطوط ارتباطی اصلی شهر را تشکیل میدهند که از درون شهر می‌گذرند و دروازه‌های آنرا به هم وصل میکنند. بازار مهمترین و شلوغترین خیابان شهر است... گذر و راسته خیابان‌های اصلی شهر هستند که از بازار منشعب می‌شوند و درون مناطق مسکونی حرکت می‌کنند و معمولاً به مراکز محله‌ها منتهی می‌شوند... کوچه‌ها راه‌های ارتباطی درجه دوم هستند. (ص ۲۸)

فصل سوم کتاب «شهرهای ایران» به رابطه تجارت، وقایع تاریخی و شهر می‌پردازد. نویسنده در این بخش کوشیده است که نقش راه‌های بازرگانی و پادشاهان و سایر قدرت‌مندان را در شکل‌گیری و رشد شهرهای ایران، چگونگی تبدیل آبادی‌های کوچک کشاورزی به شهرهای تجاری، رشد بازار و تبدیل آن به مرکز شهر، و همچنین عملکرد بازار درون شهر سنتی را بررسی کند و توضیح دهد. در مورد گسترش شهر و نقش بازار اشاره می‌شود که فعالیت‌های تجاری به وجود شبکه توزیع که توسط کاروان‌ها ایجاد می‌شد نیاز

داشتند. برای استراحت کاروان‌ها و حفظ کالاهای تجاری، کاروانسراها به وجود آمدند. کاروانسراها به نوبه خود شمار بیشتری از تاجران و کارگران را از نقاط مجاور جلب می‌کردند. خیابان اصلی که در جوار کاروانسرا ساخته شده بود به بازار اصلی و مرکز تجارت شهر تبدیل می‌شد، سپس چند بنای عمومی به این مکان اضافه می‌گردید تا جواب‌گوی سایر احتیاجات کاروانیان باشد. با افزوده شدن مغازه‌ها و حجره‌ها در طول این خیابان، این مکان به هسته اصلی شهر و مرکز اصلی تجارت آن و به تدریج به یک بازار خطی تبدیل می‌شد. برای جلوگیری از آزار گرما و سرما و باران ابتدا بخشی از بازار و سپس تمام آن سرپوشیده شد و سرانجام با جذب بازرگانان بیشتر، کاروانسراهای بیشتری در طول بازار ساخته شد و بدین ترتیب رشد و گسترش بازار، و به تبع آن خود شهر، مداوم پیدا کرد.

«مذهب، ساختارهای اجتماعی-سیاسی و شهر» عنوان فصل چهارم است که نگاهی کلی به مذاهب قبل از اسلام در ایران و تأثیر آنان بر ساختار کالبدی شهر می‌اندازد و سپس به بررسی نفوذ اسلام در شکل‌گیری شهر، جایگاه، شکل و عملکرد مسجد بمنابه عنصر اصلی شهر ایرانی و نیز مقتضیات اسلام شیعی و شکل‌های فضاهای درون شهر می‌پردازد. در این فصل همچنین به طور خلاصه تأثیر ساختار اجتماعی-سیاسی ایران بر شکل شهر، ساختمان‌های آن و بر تقسیم مناطق مسکونی به محله‌های مجزا مورد بحث قرار می‌گیرد. نویسنده اعتقاد دارد که اسلام اثرات قابل ملاحظه‌ای بر شکل و ساختار سکونت‌گاه‌های شهری ایران گذاشته است. ساختمان‌های مذهبی اسلامی بعضی از مهم‌ترین بناهای شهرهای ایران را تشکیل می‌دهند. مسجد نماد شهر است و احداث مساجد در بسیاری موارد بر جای آتشکده‌ها- مهم‌ترین تغییر کالبدی در شهر ایرانی بود. خیرآبادی با تأکید بر نقش مسجد، و به ویژه مسجد جامع، به عنوان کانون اصلی در بازار، توضیحات مفصلی درباره دلایل نزدیکی مسجد به بازار، تردد فراوان بازاریان به مسجد در طول روز و عملکرد آن برای گردهم‌آئی ساکنان محله و حل مشکلات آنان ارائه می‌کند. بخش عمده‌ای از این فصل نیز به توصیف سایر بناهای مذهبی مانند امامزاده، حسینیه و حرم، و علل وجودی و موقعیت مکانی آنها در شهرهای ایران اختصاص می‌یابد.

کتاب «شهرهای ایران»، که ۱۲ سال پس از انتشار کتاب دیگری به همین نام، نوشته هاینز گابه (Heinz Gaube)، انتشار یافته است، اولین کتاب به زبان انگلیسی.

است که توسط یک پژوهشگر ایرانی نوشته شده و به بررسی و شناخت عوامل شکل‌گیری، رشد و جزئیات شهرهای سنتی در ایران می‌پردازد. نویسنده، با استفاده از منابع گوناگون موجود و نیز تحقیق محلی، اطلاعات مفصلی راجع به خصوصیات آب و هوا در ایران (کمبود آب، میزان بارندگی و رطوبت در نقاط مختلف، نیاز به شبکه آبرسانی قنات)، ساختار و شکل شهر (طرح همگون و متمرکز، شبکه رفت و آمد باریک و پیچ در پیچ، وجود فضای بیرونی و درونی در خانه و محله)، عوامل تأثیرگذارنده بر شکل و مکان جغرافیائی شهرها (ویژگی‌های اقلیمی، راه‌های بازرگانی، مذهب، ساختار اجتماعی-سیاسی) و نیز جزئیات مربوط به عناصر عمده تشکیل دهنده کالبد شهر (بازار، مسجد و محله) در اختیار خواننده قرار می‌دهد. برای خواننده ناآشنا به نوشتار مربوط به مقدمات شهر و شهرنشینی در ایران این اطلاعات می‌تواند بسیار مفید باشد. در حقیقت این کتاب می‌تواند به عنوان مرجع برای دروس پایه رشته‌های شهرسازی و شهرشناسی در خاورمیانه بطور اعم و ایران بطور اخص مورد استفاده قرار گیرد.

با وجود نکات مثبت کتاب، باید اشاره شود که بخش قابل ملاحظه‌ای از اطلاعات آمده در آن قبلاً در منابع مختلف انتشار یافته اند. علاوه بر این، شیوه نگارش بیشتر توصیفی است و کمتر تحلیلی. بسیاری از مطالب بارها در طول کتاب یا حتی در یک فصل تکرار می‌شوند. نمونه این گونه تکرار تاکید نویسنده بر لزوم شناخت تأثیر عوامل مختلف، و نه یک عامل اصلی، بر شکل‌گیری شهر اسلامی است که به کرات (حداقل در صفحات ۴، ۱۸، ۲۰، ۴۰، ۴۳، ۸۵، ۸۶، و ۸۷) مورد بحث قرار گرفته است. نمونه دیگر تکرار مطلب واحد است که ابتدا در سرفصل کتاب به صورت خلاصه، سپس در خود فصل و سرانجام در قسمت نتیجه‌گیری تکرار می‌شود. (فرم متراکم شهری در صفحات ۲۱، ۲۲، و ۲۳ و مطلب راجع به کوچه در صفحات ۲۷، ۲۸ و ۳۰). این شیوه تکرار و توصیف بیش از حد لازم، یک‌بار دیگر در انتهای کتاب به صورت سه پیوست خود را نشان می‌دهد. در حقیقت بخش پیوست، که ۱۵ صفحه یعنی یک ششم مطالب اصلی کتاب را در بر می‌گیرد، توضیح گسترده برخی از مطالب متن کتاب است. این اشکال در کتاب مقدمه‌ای بر شهر و شهرنشینی نیز وجود دارد. در هر دو مورد به نظر می‌رسد که نویسندگان در طول جمع‌آوری مطلب برای کتاب خود یا در پیش‌نویس‌های اولیه بخش‌هایی را داشته‌اند که در شکل نهائی

نمی‌توانسته‌اند به هر دلیل و احياناً بخاطر تطویل کلام در متن کتاب قرار بگیرند و به ناچار در قسمت پیوست جای گرفته‌اند. اشکال دیگر در همین زمینه، کاربرد بسیار زیاد واژگان فارسی در متن انگلیسی است. آوردن برخی از واژگان خاص زبان های دیگر، به صورت اصلی آن‌ها، در متون ادبی غربی سنتی شناخته شده و در بسیاری موارد ضروری است. نمونه این واژگان، در زمینه مسائل شهری، ارگ، چهارسو (چهارسوق)، قنات و هشتی اند که معمولاً با تلفظ بومی خود در متن غربی آورده می‌شوند. اما، در کتاب «شهرهای ایران» واژه‌های فارسی بیش از اندازه به چشم می‌خورند و نمونه‌هایی چون انبار کالا، دکان، جوب (که تلفظ عامیانه و نادرست واژه جوی است)، کارگاه، کارخانه، کوچه و طرح جامع را نیز در بر می‌گیرد. لزوم و ارزش این کار روشن نیست، به ویژه آنگاه که واژه یک‌بار دیگر به زبان انگلیسی نیز ترجمه شود یا گهگاه واژه‌هایی را در بر گیرد که خود غربی هستند، چون واژه «بولوار» که ی‌کیار با تلفظ فارسی آن و بلافاصله درون پرانتز با ترجمه انگلیسی آن آورده شده است (ص ۴۹). با توجه به این نکات، و اشکالات دیگر (مثلاً طرح‌های ناپخته، صص ۱۸، ۴۸، و ۵۵)، کتاب می‌توانست خیلی خلاصه‌تر و با نثر ویراسته شده و دقیق‌تری نوشته شود. با این‌همه، کمبود اصلی کتاب «شهرهای ایران: شکل‌گیری و رشد» همانند کتاب مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران، نپرداختن به بافت‌های غیرسنتی شهرهای گوناگون ایران است. به دلیل گسترش و توسعه شهری در طی یک قرن گذشته، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، بافت‌های قدیم تنها بخشی از کالبد و فضای شهرهای ایران را تشکیل می‌دهند. حتی در بسیاری از شهرهای سنتی، محله‌ها و سازه‌های قدیمی در کم‌تر از نیمی از شهر گسترده قرار گرفته‌اند (اصفهان، کاشان، مشهد). بررسی و شناخت شهرهای ایران، حتی فقط شهرهای سنتی آن، نیازمند مطالعه جامع بخش‌های جدیدتر آن‌ها از زوایای گوناگون است، از آن جمله: شکل، سازمان شهری، ارتباط یا عدم ارتباط با بافت‌های قدیمی، شبکه رفت و آمد، تراکم جمعیت و تراکم زیربنائی، مصالح و نحوه ساختمان، عناصر تشکیل دهنده و تطابق با نیازهای زندگی نوین. با توجه به نحوه پرداخت به مطالب و موضوعات گوناگونی که در هر دو کتاب مورد بحث قرار گرفته‌اند، جای بررسی و شناخت مختصات شهرهای جدید ایران و هم‌چنین بافت‌های نوین شهرهای قدیم هنوز خالی است.

مجموعه ای از انتشارات سازمان زنان ایران

(۱)

حقوق زن در ایران

(۱۳۵۷-۱۳۴۶)

بررسی های حقوقی و تطبیقی و متون قوانین

با

مقدمه ای در باره سازمان زنان ایران

به کوشش

مهناز افخمی

از انتشارات مرکز زنان

بنیاد مطالعات ایران

۱۹۹۴/۱۳۷۳

کامبیز محمودی*

هما سرشار، در کوچه پس کوچه های غربت

دو جلد، شرکت کتاب، لوس آنجلس، کالیفرنیا
بهار ۱۳۷۲ خورشیدی

نویسنده کتاب در پیش گفتار خود می نویسد: «در کوچه پس کوچه های غربت نام سلسله نوشته هائی است که از ده سال پیش به صورت سرمقاله . . . و برنامه های رادیویی پخش می گردید.» آنان که تجربه بیشتری در ساخت برنامه های رادیویی دارند می دانند که نوشتن برای پخش در رسانه ای همگانی چون رادیو تفاوت های فراوان با نوشتنی دارد که برای چاپ تهیه شده است. اما خواننده باید بسیار کنجکاو و تیزبین باشد تا بتواند تفاوت این دو نوع نوشته را که برای چاپ و یا برای خواندن و پخش از رادیو تهیه شده بوده اند در این دو جلد کتاب از یک دیگر تشخیص دهد.

این که نویسنده این اثر یک زن است، و آن هم زنی از دنیای شرق، در همه آنچه در این دو مجلد مفصل، که مجموع برگ های آن از ۷۳۰ افزون است، نوشته شده به روشنی نمایان است. داستان ها و تفسیرهای او بازتابنده احساسات و عواطف زنی است که، به گفته خودش، آزرده کرد کژدم غربت جگر "ورا".

بن مایه مطالب این دو مجلد، افزون بر نوشته های پراکنده نویسنده که به مناسبت های مختلف به رشته تحریر در آمده اند، شامل سرمقاله های او برای ماهنامه شوفاژ و، در دوره ای دیگر، نوشته هائی است که در برنامه هفتگی رادیو امید در لوس آنجلس پخش شده. زبان در کوچه پس کوچه های غربت از زبان ادبی دوران تبعید ایرانیان نشأت گرفته است، زبانی برای تشریح و ترسیم فضایی

* پژوهشگر، نویسنده و مشاور در رشته رسانه های همگانی.

آکنده از احساسات و برداشت های پیچیده و عواطف ژرف انسان بریده از جهان آشنا. هما سرشار، به اقتضای سابقه خود در کار با رسانه های همگانی، آشکاراً به برداشت و عکس العمل خواننده خود حساس است اما می کوشد تا در داوری های خود جانب عینیت و اعتدال را، که نشان کار روزنامه نگاران آزموده و پر مایه است، از کف نهد. او در این کوشش، با یکی دو استثنا، کاملاً موفق بوده است.

در آنجا که به پیامدهای انقلاب می پردازد، گوئی با خود نیز هنوز کنار نیامده است و مطمئن نیست که چه شد و چرا شد و چه گونه شد. می نویسد:

انقلابی که در ایران رخ داد گرچه برای همه ما بسیار گران تمام شد ولی این امکان را هم به وجود آورد که . . . بفهمیم چه بسیار نقش ها که برآب می زدیم و چه بی خیال تکیه بر یاد داده بودیم. همه این فیل هائی که به دست خود هوا کرده بودیم، چه آگاهانه و چه ناخود آگاه، هیبت فیل داشتند و ارزش باد. تلنگری کافی بود که چوب حباب نابود گردند. گوئی همه انسان ها دروغین بودند و دوستی ها پوشالی. پیوندهای خانوادگی به سرموئی بسته بود و اعتبارها و آبروها در بند مقام و رتبه ها آبکی. چه آسان به همه آن ها پشت پا زدیم و چه آسان همه چیز را فراموش کردیم. (ج ۱، ص ۲۶)

در باره چگونگی برخورد با تنشی که میان فرهنگ و هویت ایرانیان مهاجر از سویی و ارزش های فرهنگ میزبان، از سوی دیگر بر خاسته است، دلسوزانه سخن می گوید:

. . . در این سرزمین اگر مهاجران هویت و فرهنگ خود را فراموش کنند دچار سردرگمی خواهند شد و سپس با اشاره انتقاد آمیزی به آن گروه از ایرانیان که جذب فرهنگ میزبان شده اند و گذشته و هویت خود را از یاد برده اند، صحبت خودم را با بیت معروف خواجه شیراز: «سال ها دل طلب جام جم از مامی کرد / آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می کرد» شروع کرده بودم و با نصیحت مشهور سعدی، «کهن جامه خویش پیراستن» به از جامه عاریت خواستن» به پایان رسانیدم (ج ۲، ص ۲۸۵)

و اثر کوچیدن از ایران را بر روانی قلمش چنین شرح می دهد:

رابطه من و قلمم رابطه بسیار ویژه ای است. ما دو با هم عالمی داریم، گاه با هم آشتی هستیم، گاه قهر می کنیم، گاه سرسازش داریم و گاه ناسازگار می شویم. گاه من قلم را کنار می گذارم، گاه او از من فرمان نمی برد. . . . در ایران قبل از انقلاب من و قلمم این بازی را

کمتز داشتیم. قلم می‌دانست که در ازای دستمزد باید چیزی روی کاغذ تراوش کند و تا نکند چک آخرماه پرداخت نمی‌شود، در نتیجه زیاد ناز که نداشت هیچ، سربزیر و فرمانبردار هم بود، اما در این سرزمین میزبان، قلم ناز و ادای بیشتری پیدا کرده است به راحتی و همیشه در دسترس نیست. (ج ۲، ص ۱)

بسیاری از نوشته‌های کتاب، نه صورت خاطراتی به هم پیوسته دارند و نه شکل حکایت و تخیل‌های داستان‌وار. نویسنده در اغلب این نوشته‌ها، و در قالب مقوله‌هایی چون زادگاه و دوستی و رویدادهای گوناگون اجتماعی، پرسش‌هایی تفکربرانگیز را به پیش می‌کشد، اما بیشترین آن‌ها را نیز بی‌پاسخ می‌گذارد؛ سبکی که خود هم بر تشنگی خواننده می‌افزاید و هم بر خشنودی او از آشنایی با نویسنده‌ای که هنوز بیشتر مشتاق طرح پرسش است تا ارائه پاسخ و به هر حال ادعایی در داشتن همه پاسخ‌ها در آستین ندارد.

این پرسش نیز، اما، که آیا سلسله مقالات و یا گفتارهای تهیه شده برای رسانه‌های گروهی فارسی زبان در غرب آمریکا آن‌هم آکنده از آن همه احساس که از آزدگی غربت جوانه زده و از قلم انسانی در تبعید تراوش کرده می‌تواند گویای واقعیت‌های پیچیده و هزارخم زندگی ایرانیان کوچیده و تبعیدی باشد پرسش آسانی نیست. و نیز این پرسش که آیا روزگاری پژوهشگری قادر خواهد بود در بررسی وضع ایرانیان مهاجر به کالیفرنیا جنوبی، از آنچه که در این نوشته‌ها آمده، با همه آن سایه روشن‌های احساسی و عاطفی، بهره‌جویی کند؟

پاسخ این پرسش‌ها هرچه باشد، مهارت‌ها سرشار در ساده نویسی و در به‌کار بردن ظرافت‌های شیرین سبک روزنامه نگاری سال‌های آخرین قبل از انقلاب در نوشتن این کتاب، با چنان صمیمیت و صداقتی همراه است که خواننده خود را بی‌اختیار با همه آراء و احساسات بازتابیده در نوشته‌ها آشنا و موافق می‌بیند. اگر قلم شیرین و روان نویسنده چنین بر کتاب چیره نبود و این‌گونه خواننده را فریفته جادوی خود نمی‌ساخت و بربال‌های عواطف لطیف به آن سو که می‌خواهد نمی‌کشاند، شاید که خواننده درنگ می‌کرد و در برابر برخی از ارزش‌گذاری‌ها و داوری‌های نویسنده احساس تردید به خود راه می‌داد و چه بسا برانگیخته می‌شد. این بدان معنا نیست که هما سرشار از واقعیت‌ها به دور افتاده و یا نادرست به داوری نشسته. بلکه در تأکید این نکته است که احساس یک نویسنده زن مهاجر و یا تبعیدی ایرانی بقدری نزدیک به

عواطف و احساسات اکثر مهاجران ایرانی در این گوشه از جهان به نظر می‌رسد که خواننده تحت تأثیر آنچه می‌خواند و با جان و دل حس می‌کند دیگر خود را از ضرورت تردید در برخی داوری‌ها بی‌نیاز می‌بیند و به پرسش نمی‌نشیند.

در یادداشت مربوط به روز شنبه ۳ نوامبر ۱۹۸۳، سرشارچنین می‌نویسد:

در طول هفته بیش از ده روزنامه و مجله فارسی زبان که در خارج کشور چاپ و منتشر می‌شود به دستم می‌رسد. در این نشریات گذشته از غلط‌های فاحش املائی و انشایی و چاپی و تصویری، به دلیل طرز تفکر نویسندگان، مطالبشان نیز خواننده را عصبانی و کلافه می‌کند. صدبار با خویش عهد می‌کنم که دیگر آن‌ها را نخوانم ولی حریف خودم نمی‌شوم. هر بار به امید این که مطالبی آگاه‌کننده، نوشته‌ای روان و کم غلط، تفسیری صحیح و منطقی، بدون جبهه‌گیری و خودسانسوری بیابم، به سراغشان می‌روم ولی کمتر می‌یابم. در گذشته ما روزنامه نگاران همیشه یک بهانه درآستین داشتیم و آن هم سانسور بود و ساواک، حال چه صابون این سانسور به تمنان خورده بود، چه نخورده بود. در مقابل انتقاد دیگران که چرا مطالب اساسی نمی‌نویسید؟ یک بهانه پیش می‌کشیدیم، نمی‌گذارند آقا، سانسور می‌کنند. خوب، حالا چطور؟ آیا امروز هم کسی سانسور می‌کند و نمی‌گذارد من و شما حرفمان را بزنیم؟ (ج ۱، ص ۱۸۴)

نمونه‌ای از روانی کلام و نکته‌بینی نویسنده را در تصویر زیر می‌توان دید:

تعمیر کار فر برقی آشپزخانه، درحالی که با سیم و پیچ‌های فر وز می‌رود، گهگاه با لهجه غلیظ اروپای شرقی خود چیزی می‌گوید. جوان، خوش قد و بالا و مرتب است. از او می‌پرسم، وقتی اجاق تعمیر نمی‌کنی چه می‌کنی؟ گوئی می‌دانم برای این کار ساخته نشده است و مثل بسیاری از اهالی لوس آنجلس موقتاً این کار را انجام می‌دهد تا اقبالش از راه برسد. بالبخند می‌پرسد، منظورتان این است که آیا هنرپیشه هستم؟ سپس پاسخ می‌دهد نه هنرپیشه نیستم. سناریو می‌نویسم. می‌پرسم چه سناریوهایی؟

-داستان‌های پلیسی و جنائی و آشغال . . . !

خنده‌ام می‌گیرد ولی با اشتیاق به ادامه صحبت هایش گوش می‌دهم.

- . . . هرچه این آدم‌ها دوست داشته باشند می‌نویسم. آنچه مردم اینجا می‌خواهند آشغال است. . . . من دنبال آن رفته‌ام. من برای پول کار می‌کنم. تنها چیزی که دوست دارم. اگر یک سناریو بفروشم راحت دویست هزار دلار به جیب زده‌ام. اگر می‌خواستم

داستایفسکی بشوم می رفتم کتاب می نوشتم و با فقر هم می ساختم. ولی من پول می خواهم و بخاطر همین هم به آمریکا آمده ام. . . . می پرسم اگر پولدار بشوی چکار می کنی؟ می گوید: «سؤال خوبی است. . . سؤال خوبی است. . . نمی دانم! ولی نگران نباشید وقتی پول آمد راه خرج کردنش هم از راه می رسد!» همچنان با ناشیگری، با فرآشپزخانه ور می رود. حالا می فهمم چرا زیاد به کارش مسلط نیست. او نیز چون بسیاری از مهاجران تازه وارد از هول حلیم توی دیگ افتاده است و در انتظار روزی که باید فرا برسد، سر خود را با رویای شیرین آمریکائی یعنی پولدار شدن گرم می کند. (ج ۲، صص ۲۱۰-۲۱۱)

آنان که با نوشته ها و برنامه های رادیوئی هما سرشار آشنائی داشته اند صدای در کوچه پس کوچه های غربت را صدایی گرم و آشنا خواهند یافت. و آنان که آثار او را نمی شناسند، در صفحات این کتاب - که چاپی زیبا دارد و فهرستی از نام ها و مکان های یاد شده در نوشته ها- با حال و روزگار ایرانیان مهاجر از دیدگاه یک نویسنده زن ایرانی آشنا خواهند شد که خود نیز در دیار غربت روزگاری دیگر دیده است.

ماهنامه



از انتشارات بنیاد فرهنگی پر

زیر نظر هیأت مدیره:

محمد خجندی

علی سجادی

محمد شریف - کاشانی

محمود گودرزی

حسین مشاری

امیرحسین معنوی

بیژن نامور

کوروش همایون پور

ماهنامه پر از آغاز سال ۱۹۸۵ تا کنون
هر ماه، بدون وقفه و بهنگام منتشر شده است

«انتشار پر تلاشی است بخاطر: ایجاد فضایی مناسب برای طرح، بحث و روشن کردن مفاهیم استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی (مفاهیمی که کج اندیشی درباره آنها باعث این همه کشمکشهای سیاسی و مرامی و قومی شده است) و کوشش برای تبدیل این مفاهیم به باورهای استوار فرهنگی.»

PAR Monthly Journal

P.O.Box 11735

Washington, D.C. 20008

Tel: (703) 533-1727

بهای اشتراک:

ایالات متحده: یکساله ۲۰ دلار امریکایی

خارج از ایالات متحده: یکساله ۳۲ دلار امریکایی

نامه‌ها

دو باره تجدید و مشروطیت:

- در نام بردن از میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، نام سومین نفری که با آن دو همفکر بود و به همان عاقبت شومی رسید که آن دو نفر رسیدند یعنی به دستور محمدعلی شاه در تبریز کشته شدند از قلم افتاده است و آن شخص نامش حسن خبیرالملک عضو سفارت ایران بود (ایران‌نامه، سال یازدهم، شماره ۲، صص ۲۷۴ و ۲۷۷).

- بجز سفرنامه ابراهیم بیگ کتاب مهم سیاسی دیگری که در هند چاپ شد و همیشه باید از آن در کنار *حبی‌المتمین* و انتشارات دیگر سیاسی موثر در تغییر افکار نام برد *مکالمه سیاح ایرانی با شخص هندی است* که در نسبت تالیف آن به شخص مؤیدالاسلام نمی‌توان تردید کرد. مؤیدالاسلام درین متن مناظره مانند دقایقی را مطرح کرده است که هرچند یکبار در زمینه مسائل اجتماعی و تفکری ایران مطرح می‌تواند باشد (همان، ص ۲۷۷).

- انجمن سعادت ایرانیان در دوره استبداد صغیر فعالیت عمده داشت یعنی سالهای ۱۹۰۸-۱۹۱۲ در حالی که کمیته ملیون ایرانی به زعامت سید حسن تقی‌زاده از سال ۱۹۱۴ در برلین به کار سیاسی پرداخت. اگر هم بقایای آن از اعضای انجمن سعادت در استانبول می‌بودند ظاهراً ارتباطشان با کمیته برلین بیشتر مرتبط به علاقی آنها بود (همان، ص ۲۷۸).

- تاریخ هجده ساله آذربایجان را باید مکتل

تاریخ مشروطه ایران دانست نه بالعکس.

- اینکه تقی‌زاده و احتشام السلطنه «دربارۀ بسیار مسایل و وقایع مشروطه سکوت اختیار کرده یا از ذکر برخی حقایق طفره رفته‌اند» نکته‌ای است استحسانی و مقصود از «حقایق» بطور مشخص چیست؟ (ایران‌نامه، سال یازدهم، شماره ۳، ص ۳۷۴).

- اینکه نوشته‌اند «در ایران عملاً رسم بر آن قرار گرفت که پس از تمایل شاه به انتصاب رئیس‌الوزراء مجلس به کابینه او رأی اعتماد دهد و این یکی از دلایل تغییر و ترمیم سریع کابینه‌ها و ضعف دولت‌ها بود.» قطعاً تا استقرار اسلوبی که رضا شاه پیش گرفت ترتیب دیگری در میان بود و آن توجه به تمایل مجلس و افکار عمومی بود. مخصوصاً تا روزگاری که احمدشاه تاج‌گذاری نکرده بود (۱۳۳۲ قمری) هر وقت مجلس وجود داشت قدرت مجلس و افکار عامه نادیده گرفته نمی‌شد. پس از آن هم شاه در نصب رئیس‌الوزراء نظرش به آراء مجلس و اعتقاد مردم متوجه بود مگر در مورد سپهدار و سید ضیاء. البته پس از ریاست وزرایی سردار سپه و سپس انتقال سلطنت به او مدار و اسلوب تعیین رئیس‌الوزراء دگرگونی یافت ولی پس از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باز اصل تمایل مجلس بیشتر مناط کار بود (همان، ص ۳۷۷).

- چوند و پزند که اغلب در نوشته‌ها عنوان طنزهای علی اکبر دهخدا مندرج در *صور اسواق* نوشته می‌شود ناشی از تداول

داشتند. از این رو در مواردی که قومیت افراد شخصاً مطرح می‌شد از واژه آذری قفقازی یا آذری استفاده کرده‌ام. مثلاً درمکاتبات چلنگریان، مرکز سوسیال دموکراسی قفقاز به این مطلب اشاره می‌شود که مبارزین آذری (مسلمان) باید به ایران فرستاده شوند چرا که آن‌ها قادر خواهند بود تبلیغات موثرتری برای سوسیال دموکراسی انجام دهند تا مثلاً گرجی‌ها و یا ارمنه.

ژانت آفاری

۲۱ مه ۱۹۹۴

در باره قانون اساسی مشروطه:

هدف از این نوشته دفاع از قانون اساسی سابق ایران در کل آن نیست. بلکه روشن شدن پاره‌ای از نکته‌هایی است که در مقاله خانم اتحادیه (ایران نامه، سال یازدهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۲) در مورد قانون اساسی سابق ایران و ایتمتم آن دیده می‌شود. خانم اتحادیه نوشته‌اند: «اما نکته‌هایی که در آثار مربوط به جنبش مشروطه کمتر مورد بحث قرار گرفته نارسائی مواد قانون اساسی و متمم آن در برخورد با اوضاع و شرایط مذهبی و اجتماعی و ذهنیت مردم بود که از آغاز در مجلس مشکلات متعددی را بیار آورد» در صورتی که بنظر می‌رسد علت کمتر مورد بحث قرارگرفتن این به اصطلاح نارسائی‌ها تنها این است که در مقام مقایسه با دیگر قوانین اساسی، قانون اساسی ایران و متمم آن با توجه به فرهنگ و تاریخ ایران وضع شده است. آنچه را که خانم اتحادیه در مورد قانون اساسی

این اصطلاح در افواه عمومی است ورنه مرحوم دهخدا خود آن را «چرند پرند» می‌نوشته است (همان، صص ۳۸۴ و ۳۸۶).

- نام گرد آورنده کتاب شهید راه آزادی اقبال یغمائی است نه حبیب یغمائی کما اینکه همان شماره در یادداشت‌های مربوط به مقاله اصغر فتوی (ص ۵۲۵) به صورت صحیح آمده است (همان، ص ۳۹۷).

- نام درست مجتهد تبریزی، حاج میرزا حسن مجتهدست. نامبرده با عنوان شیخ مخاطب نمی‌شده است (همان، ص ۴۰۱).

- آذریها به جای قفقازیها اصطلاح درستی نیست (همان، صص ۴۱۷، ۴۱۹ و ۴۲۴).

- لقب مؤلف رساله در معنی سلطنت مشروطه عمادالاسلام است نه عمادالعلماء. مقدمه قانون قزوینی صفحات ۲۴ و ۶۳ دیده شود (همان، ص ۵۲۷).

- تذکره الغافل و ارشادالجاهل تألیف شیخ فضل‌الله نوری دانسته شده و چنین شهرت یافته است ولی در میان اوراق مستشارالدوله عکس یا نامه‌ای به دست آمده که در کنار آن تصدیقی به خط شیخ فضل‌الله دیده می‌شود دایر بر اینکه رساله مذکور نگاشته می‌رزا علی اصفهانی است. (قانون قزوینی حاشیه مربوط به شماره ۴۳ دیده شود).

ایرج افشار، لس آنجلس

در باره واژه "قفقازی":

استفاده از واژه "قفقازی" در مواردی که به مبارزین این ناحیه، علیرغم قومیت، اشاره شود البته کلاً صحیح است. اما در میان قفقازی‌هایی که به ایران آمدند مسلمانان آذری، ارمنه، و گرجیان هر سه فعلاً لیت

نگرفت و در متمم آن عمداً به حدود مسئولیت و اختیارات این قوا پرداخته نشد. حال آن که شاهکار قانونگذاری ایران در همین قسمت است که در متمم قانون اساسی زیر عنوان "قوای مملکت" مشخص شده است و اصل ۲۶ این قوا را ناشی از ملت می‌داند. در اصول ۲۷ تا ۲۹ بطور منجز و مشخص و با جملاتی ایجازی که بقولی باید مانند الماس وزن گردند، حدود اختیارات و وظایف هر یک از سه قوه مشخص شده است. . .

اصل‌های ۳۴ و ۳۵ متمم قانون اساسی آنطور که خانم اتحادیه نوشته اند مربوط به موهبت الهی بودن سلطنت نیست بلکه اولی مربوط به مبرا بودن شاه از مسئولیت است و دومی عدم اجرای دستخط‌های شاه است که بدون امضای وزیران ارزش اجرایی ندارد. این اصل ۳۵ متمم قانون اساسی است که سلطنت را ودیعه می‌داند که به موهبت الهی از طرف ملت به شاه تفویض می‌شود. فرق است بین ودیعه و- تملک و فرق است بین به موهبت الهی واگذار کردن با موهبت الهی بودن سلطنت. اولی به معنای لطفی است که از طرف خداوند به کسی شده است تا ودیعه و امانتی را از طرف ملتی در اختیار گیرد و دومی یعنی آنطور که خانم اتحادیه و نویسندگان دیگر نیز به اشتباه نوشته اند این است که خود سلطنت موهبتی است الهی. این گونه تعبیر و تفسیر ناشی از عدم توجه کافی به اصل ۳۵ متمم قانون اساسی است.

م. مینوچهر

پاسخ به نقد:

. . . مقصود من از آن چه نوشتم، نادیده

۱۸۳۱ بلژیک نوشته اند به این عبارت «اذا در واقع بیشتر مواد آن از قانون اساسی بلژیک گرفته شده بوده» درست نیست. با مقایسه هائی گذرا می‌توان ملاحظه کرد که فقط در متمم قانون اساسی آن هم فقط در باب حقوق سلطنت به قانون اساسی بلژیک توجه شده است. . .

- نمایندگان قبل از تنظیم متمم قانون اساسی به تنظیم قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی پرداختند و این قانون در ۲۷ صفر ۱۳۲۵ (مه ۱۹۰۷) به تصویب رسید.

پدران بنیانگذار قانون اساسی ایران با توجه به طبیعت ممالک محروسه ایران که در آن همواره نوعی عدم تمرکز وجود داشته است و با توجه به نقش انجمن‌ها در اخذ فرمان مشروطیت و با توجه به نظارتی که آن‌ها در انتخابات داشتند ابتدا به تصویب این قانون پرداختند. . .

بنابراین ملاحظه می‌شود که برعکس نوشته خانم اتحادیه که مرقوم داشته‌اند: «در ایران نویسندگان قانون اساسی فقط به ظواهر این قوانین توجه داشتند و احتمالاً از چگونگی اجرای آن‌ها و از این که بسیاری از مواد آن‌ها با اوضاع دینی و اجتماعی و سیاسی ایران هماهنگی نداشت بی‌خبر بودند» نمایندگان دوره اول مجلس، تنها به ظاهر قوانین توجه نکردند بلکه تا آنجا که مقدور بود به وضع قوانینی پرداختند که هنوز نیز در مقام مقایسه پیشرفته است.

خانم اتحادیه می‌نویسند: «اصل تفکیک قوای مقننه، مجریه و قضائیه و ایجاد موازنه میان آن‌ها که اساساً تفکری غربی است در قانون اساسی ایران چندان مورد توجه قرار

وقتی سخن از ناهماهنگی بعضی از مواد قانون اساسی ایران و متمم آن با اوضاع دینی، اجتماعی و سیاسی ایران به میان می‌آید، بی گمان باید بسیاری از مظاهر دینی و اخلاقی و سیاسی ایران آن روزگار را شناخت و در نظر داشت. بی‌سوادی عمومی، وجود ایلات مسلح، قدرت نامحدود و مستبدانه خوانین و ملاکین، ضعف دولت مرکزی، اتکای مردم به رهبران مذهبی، تسلط دو قدرت بزرگ استعماری و امتیازات متعددی که در ایران داشتند، و نیز ارتباطات ابتدایی که اجرای قانون را با مشکلات بسیار روبرو می‌کرد، بخشی از انبوه مسائلی بود که ایران بدان دچار بود. در این جا به ذکر [مثال‌هایی] در این باره که نشان دهنده این ناهماهنگی است اکتفا می‌شود. ضعف مالی دولت و مخالفت عده‌ای از مردم و روحانیان با تحصیلات جدید، باعث شد که اصل ۱۹ متمم قانون اساسی درباره تحصیلات اجباری رایگان مسکوت بماند و دولت عملاً تا سال ۱۳۲۹ هـ. ق. نتواند مدرسه پسرانه تأسیس کند. مدارس دخترانه مشکلات بیشتری داشت و مدتی بعد، در سال ۱۲۹۷ شمسی/۱۳۳۶ هـ. ق. دولت بالاخره توانست، ۱۰ مدرسه دخترانه در تهران تأسیس کند. اصول ۱۰۴ تا ۱۰۷ همین قانون درباره ارتش نیز بسیار مبهم و شاید با جرأت بتوان گفت بی معنی بود، و مسئله نظام وظیفه در ایران تا دوره رضا شاه حل نشد.

منصوره اتحادیه (نظام مافی)

انگاشتن و یا حتی کم ارزش دانستن نهضت مشروطیت و یا اولین قانون اساسی ایران و متمم آن نبوده است بلکه برآن بوده‌ام تا نکاتی را که به عقیده بنده در بررسی‌های اجتماعی و سیاسی انقلاب مشروطیت کمتر محل توجه بوده مورد بررسی قرار دهم. از جمله این نکات بررسی نارسائی‌هایی است که به دلایل گوناگون در اولین قانون اساسی ایران و متمم آن وجود داشته و قهراً به هنگام اجرا، بطور مستقیم و یا غیرمستقیم مشکلاتی قانونی بوجود آورد، و بر برخی نابسامانی‌های اجرایی پس از پیروزی مشروطه افزوده است.

به هر حال باز در این جا تأکید می‌کنم که قانون اساسی ایران و متمم آن از قانون اساسی سال ۱۸۳۱م بلژیک اقتباس شده اما از قوانین کشورهای دیگر و نیز قانون سال ۱۸۷۵م فرانسه نیز برای تدوین آن استفاده کرده‌اند. بررسی دقیق این قوانین مؤید همین نظر است، و نشان می‌دهد که نارسائی‌های قانون اساسی بلژیک به قانون . . . اقتباس قانون اساسی ایران و متمم آن از قانون بلژیک برخلاف نظر م. مینوچهر محدود به حقوق سلطنت نبود. مثلاً اصل مربوط به حقوق ملت در قانون اساسی ایران است برابر است با اصول مربوط به حقوق مردم در قانون بلژیک؛ اصول اقتدار محاکمات در قانون ایران منطبق است با اصول مربوط به قدرت حقوقی در قانون بلژیک؛ و یا اصول مربوط به انجمن‌های ایالتی و ولایتی، مالیه و قشون نیز برابر است با اصول مربوط به تشکیلات . . . بلژیک.

کتاب‌ها و نشریات رسیده

- علی بنوعزیزی، در گفتگو با شاهرخ مسکوب دربارهٔ سیاست و فرهنگ، پاریس، انتشارات خاوران، ۱۳۷۳ (۱۹۹۴).
- شاهرخ مسکوب، خواب و خاموشی، لندن، دفتر خاک، ۱۹۹۴.
- ناهید کبیری، غروبی‌ها، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۷۲.
- جمشید شیرانی و الف مازیار، پیمان‌های زوین، ترجمهٔ گزیده‌ای از اشعار گئورگ تراکل، واشنگتن، کتابفروشی ایران، ۱۹۹۴.
- علی اوحدی، آن بهشت هم شده (کلیفورد اودتس)، کینهاگ، کانون فرهنگ ایران، ۱۹۹۳.
- نیلوفر سمنانی، بهتر زیستن در آمریکا، لوس آنجلس، ۱۳۷۳.
- معین‌الدین محرابی، معرفی کتاب (مجموعهٔ دوم) کتابشناسی کتاب‌های فارسی منتشره در خارج کشور (۱۳۷۵-۱۳۷۲)، کلن، ۱۳۷۳.

* * *

- آینده، شماره‌های ۷-۹، سال نوزدهم، مهر- آذر ۱۳۷۲، تهران.
- گفتگو، سال اول، شمارهٔ ۳، فروردین ۱۳۷۳، تهران.
- نامهٔ فرهنگ، شمارهٔ چهارم، سال سوم، زمستان ۱۳۷۲، تهران.
- پسر، شمارهٔ ۱۰۰، سال نهم، اردیبهشت ۱۳۷۳، واشنگتن.
- صوفی، شمارهٔ ۲۲، بهار ۱۳۷۳، لندن.
- کسک، شمارهٔ ۴۰، تیر ۱۳۷۲، تهران.
- کبود، شمارهٔ ۸، شهریور ۱۳۷۲، هانور.
- نامهٔ پارسی، شمارهٔ سوم، سال هفتم، پاییز ۱۳۷۰.
- علم و جامعه، شمارهٔ ۱۱۷، سال پانزدهم، اردیبهشت ۱۳۷۳، واشنگتن.
- دفتر هنر، شمارهٔ ۱، سال اول، زمستان ۱۳۷۲، کلیفتون، نیوجرسی.
- پژواک، شمارهٔ ۳۶، خرداد ۱۳۷۳، کلمبوس.
- نشر دانش، شمارهٔ سوم، سال چهاردهم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳،

تهران.

- شوفار، نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی، شماره ۸۲، سال دوازدهم، اردیبهشت ۱۳۷۲، لس آنجلس.
 - کتک، شماره ۴۷-۴۸، بهمن و اسفند ۱۳۷۲، تهران.
 - کنکاش، دفتر دهم، پاییز ۱۳۷۲، نیویورک.
 - روزگار نو، شماره ۱۴۷، سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۳۷۳، پاریس.
 - افسانه، شماره هشتم، پاییز ۱۳۷۲، آپسالا.
- * * *

- Myron Weiner and Ali Banuazizi, eds., *The Politics of Social Transformation in Afghanistan, Iran, and Pakistan*, Syracuse, Syracuse University Press, 1994.
- Suzanne Pinckney Stetkevych, ed., *Reorientations/Arabic and Persian Poetry*, Bloomington, Indiana University Press, 1994.
- *Studia Iranica*, tome 22, fascicules 1-2, 1993.
- *Hamdard Islamicus*, Vol. XVI, No. 4, Winter 1993.
- *Central Asian Survey*, Vol. 12, No. 3, 1993.
- *The Middle East Journal*, Vol. 47, No. 3, Summer 1993.